



رهائی

سال دوم شماره ۶۴
پنج شنبه ۳۰ بهمن ماه ۱۳۵۹
بها ۳۰ ریال

در این شماره:

- بازهم درباره دموکراسی و برخورد کمونیستها
- فدائیان اسلام (۳)
و آیت الله کاشانی
- رزمندگان ، انشعاب و مسائل انقلاب ایران (۱)
"کمونیستها" گاهی اوقات بمردم دروغ میگویند!!
- چند پاسخ ...
- سرمایه داری جهانی در تنگنا
گرایش نزولی نرخ سود و دورنمای رکود
- هشدار گروهی از نویسندگان ، حقوقدانان ، دانشگاهیان و
روزنامه نگاران
- در حاشیه رویدادها ...

بازهم دربارهٔ دموکراسی و برخورد کمونیستها

در صورتیکه این چیزی نیست جز زدودن بد آموزیها، التقاطی‌گریها و ندانم‌کاریها. اینها را میتوان صدها و صدها بار در استدالات و احکام مارکسیستهای کلاسیک نشان داد و این کاریست که از عهده‌ی هر نوآموزی که کوچکترین آشنایی با این آثار داشته‌باشد بر می‌آید. اگر ما از اینکار اجتناب می‌کنیم باز بخاطر همان اعتقاد مکرر عنوان شده‌ایست که اینکار انسان را از تفکر باز میدارد، مزعوب می‌کند، "قانع" میکند و به ابتذال موجود دامن می‌زند.

بهر حال مطالب و مخالفت‌های عنوان شده از دو نوعند و از جانب دو نوع نیرو عنوان میشوند. نوع اول مخالفت‌هایی است که از جانب هواداران مرتجع رژیم عنوان میشود که در راس آنها سیمای حزب توده با جلای خاصی میدرخشد. با این نیروها سخنی نداریم جز آنکه به هواداران تازه کار آنها یادآوری کنیم که برای درک ماهیت و سیاست واقعی اینها و امثالشان لازم نیست که حتی به ماهیت و سیاست‌های برادر بزرگ در گذشته و حال آشنا بود. سابقه‌ی همین حزب توده‌ی "خودمان" از ریزه‌خواری خوان قوام‌السلطنه‌ها و مظفر فیروزها، از تشکیل "جبهه‌ی آزادی" با آقایان ابوالفضل قاسمی‌ها و دکتر سنجابی‌ها، و عربزه‌نویسی‌ها و التماس‌های تا دو سال پیش آنان به جبهه‌ی ملی و "جناح واقع بین و سالم" رژیم شاه، و بالاخره حمایت بیدریغ کنونی آنان از فاشیست مسلک‌های وطنی نشان میدهد که اینان چقدر در عالم سیاست صداقت داشته‌اند. صداقت و وفاداری بیک اصل - اصل ماکیاولیسم. اصل خرسواری و ریزه‌خواری این یا آن جناح زبورژوازی شدن و توده‌های مردم را قربانی مطامع و سیاست‌های "برادر بزرگ" کردن. پس با اینان فعلاً سخنی نیست تا زمانیکه اوضاع برگردد و مجدداً طبع شاعرانه‌ی احسان الله‌خان ظیری و قلب‌رثوف جانشین آقای نورالدین کیا نوری (بیا داشته باشیم که حزب توده بنا بر صداقت حل عوض کردن با هر تغییر مشی، دبیر کل عوض میکند) در مدح آزادی و ضرورت اتحاد همه‌ی نیروهای ضد دیکتاتوری در جبهه‌ی واحد، سرودهای صدتا یک‌غاز سردهد. بگذریم ولی فراموش نکنیم. اما نوع دوم کسانی هستند که نه ماکیاویسم لیست‌اند و نه تروریست. ایرادات این نیروها بگونه‌ای است که باید بآن برخورد جدی و صمیمانه داشت. برای این منظور توضیحاتی ضروری است که گرچه به پاره‌ای از آنها در گذشته برخورد شده است معهداً اشاره‌ی مجددی خالی از فایده نیست.

انتشار سرمقاله‌های رهائی در مورد دموکراسی و نیز فراخوان سازمان در این مورد واکنش‌های گسترده‌ای داشته است. استقبال از تفکیک خط مارکسیسم - لنینیسم از استالینیسم در مورد نحوه‌ی برخورد به سبیل دموکراتیک و شناساندن ماهیت دموکراتیک کمونیسم بحدی بود که در ما این احساس را تشدید کرد که رهائی از سلطه‌ی استبداد دجویی و استبداد دجویی در جنبش کمونیستی آنقدرها هم که در ظاهر تصور میشود دور از دسترس نیست. بخش بزرگی از جنبش کمونیستی کم کم به آن حد از رشد کیفی میرسد که جزم‌های سنتی را مورد سؤال قرار دهد و با بهتر بگوئیم از یوغ بدآموزیهای تحمیل شده بر آن رها شود. بلاشک این امر ما را در ادامه‌ی راهی که در پیش داشته‌ایم مصمتم‌تر خواهد کرد.

در کنار این استقبال، موارد انتقاد و سؤال در خور توجه بوده است. با آنکه این امر از ابتدا برای ما مسلم بود کسیه برافراشتن پرچم آزادیخواهی واقعی از جانب کمونیستها در جامعه‌ای که آشکار و بقیای فرهنگ جامعه مستبد آسیایی در آن با بدآموزیهای بنام مارکسیسم توأم شده است، تعجب‌آور خواهد بود، معهداً به ادامه‌ی یک سنت در سازمان خود وفادارماندیم، و این سنت چیزی نیست جز ایمان و اعتقاد باین امر که در گفتن مطلب صحیح نیاید تردید کرد. روش کمونیستی برخورد به فبایل چیزی سواً سیاست بازی و پراگماتیسم و غوامزایی است. برای یک کمونیست، صداقت در برخورد با توده‌ها و کمک به آموزش آنها از مقدس‌ترین وظایف است و کسی و نیرویی که چنین نکند از اخلاق کمونیستی بهره‌ای نبرده است.

هنگامیکه سالها پیش ما "اندیشمندی ماژوتسه‌دون - مارکسیسم لنینیسم عصر ما" را به باد انتقاد گرفتیم و محتوای التقاطی و انحرافی آنرا افشا کردیم جنبش در تسب ماژوپرستی میسوخت. امروز از آنروز فاصله‌ی بسیار گرفته‌ایم. حتی ناب‌ترین ماژوتیستها، شرمگینانه اعتقادات خود را در پس عبارات پنهان میکنند. همین مطلب صادق بود در ماجرای "بورژوازی ملی" و تقدس وجود او، و همین صادق بود در مورد مطالب گوناگون دیگری که عنوان میشود. بیان مطلب از زاویه‌ی درست کمونیستی، در جنبشی که زمانی تحت بختک استالینی، پس از آن ماژویی و اکنون رویزیونیستی (اگر بتوان در اصول بیان اینها تفاوت اساسی قایل شد) قرار گرفته است، منطقی نوآوری تلقی خواهد شد.

تز اساسی

تز اساسی ما چیست؟

۱- ما میگوئیم که از میان جناحهای حاکمیت جامعه ایران:

"آزادبخواهی" بورژوا لیبرالها " بهمان اندازه کذابانه است که ضدامیریا - لیست بودن مرتجعین فاشیست."

ما این مطلب را دهها مرتبه در شکلهای گوناگون بیان کرده ایم و هشدار داده ایم که نفرت ما از ماهیت و اقدامات جناح غالب نباید موجب ایجاد توهم جدیدی در توده ها حول جناح دیگر - جناح بنی صدر و شرکاء - شود. در این زمینه علاوه بر مقالات رها بیسی، در مقاله‌ی خاصی هم به انتقاد از مشی سازمان مجاهدین که بدین مساله برخورد نکرده است، پرداختیم و یادآوری کردیم که بنی - صدر همان "فرماندهی لشکر جرار جاهلیین و شریک او قطب زاده همان "بارغار زهرا خانم" است. از این دو جناح در واقع هیچ یک در تحلیل نهایی ارزنی صادق تر، آزادبخواه تر، ضدامیریا لیست تر و هکذا نیست. اینها هر دو در خدمت سرمایه اند و هر یک که بقدرت برسند تا نهایت قدرت خود به مبارزه علیه نیروهای مترقی اقدام میکنند.

۲- بخش دوم تز عبارت از اینست که در جامعه ای مانند ایران - در جوامع سرمایه داری کشورهای پیرامون - امکان استقرار دموکراسی بورژوایی وجود ندارد. ما این مساله را

اولین بار زمانیکه در رژیم شاه مخلوع عده ای در ضرورت همکاری کمونیستها و لیبرالها داد سخن میدادند (انواع حزب توده، چریکهای فدایی خلق، کمونیستهای اروپایی یا اورو- کمونیستهای ایرانی، سوسیال دموکر- اتها و تروتسکیستها و...) عنوان کردیم و در دفتر "بحران اقتصادی و سیاسی رژیم شاه و نقش نیروهای چپ" این توهم را که چیزی جز خرسواری بورژوازی شدن نبود- و چقدر روشن شده است این سرنوشت چپ بعد از دونه سال - افشاء کردیم. ما در آن نوشته و نوشته های متعدد دیگر دو نکته را مکررا متذکر میشدیم و آن اینکه اولا، آزادی مورد تقاضای لیبرالها فقط در اسم به آزادی موردخواست کمونیستها شباهت دارد. ما گفتیم:

"کمونیست برای حصول امری میجنگد و سرمایه دار (منجمله بورژوازی لیبرال) برای امری دیگر. این دو امر تنها در اسم - مبارزه با دیکتاتوری و استبداد - مشابهت دارند و نه در مفهوم."

و همانطور که یادآور شدیم تا آنجا که

میدانیم تنها نیروی کمونیست که در آن دورا "آزادبخواهی" قاطعانه چنین میگفت ما بودیم. حفلات کمونیستهای رقیق القلب بما از پیاد نرفتنی است. خوشبختانه امروز همه اینها در ظاهر باین نتیجه رسیده اند و این امر که گاهی میکوشند نتایجی که تازه بآن رسیده اند بما نیز گوشزد کنند، بیش از آنکه بخاطر عدم صداقت آنها خشم آور باشد، تبسم آور است. ما ایرادی در این امر نمی بینیم. مهم این بود که این مساله تشخیص داده شود و جنبش کمونیستی با لیبرالها خط کشی کند.

ثانیا و مهمتر آنکه ما استقرار دموکراسی بورژوایی را در جوامعی مانند ایران غیر ممکن دانسته و میدانیم. در همان دفتر اظهار داشته ایم که:

"ترجمه ای اتوماتیک رقابت آزاد - که بهر حال مرحوم شده است - که بیانگر مناسبات تولیدی خاصی است، بینه ضرورت آزادیهای دموکراتیک که از مقوله ای مناسبات اجتماعی خاصی است، معرف یک پیش مکانیستی - اگنومینیستی است." (صفحه ۲۷)

ما طی چندین صفحه مساله ای جایگزینی منافع انحصارات و رقابت غیر آزاد آنها با یکدیگر

و با سرمایه داران کوچک، نحوه ای انباشت سرمایه، جهانی شدن سرمایه داری، مساله ای امپریالیسم و تفاوت کشورهای متروپول و پیرامون، جناحهای امپریالیستی... را تشریح کرده و ثابت کرده ایم که در کشورهای پیرامون دموکراسی بورژوایی مستقر نخواهد شد. این حکم به چه معنی است؟ باین معنی است که حتی بر فرض مسلط شدن حضرات لیبرال و "لیبرال" بقدرت سیاسی فائقه، چیزی جز دیکتاتوری بیه ارمان نخواهند آورد. همین آقای سنجابی بسیار آزادبخواه بر فرض گرفتن قدرت یا به "واقعیات" و ضروریات سرمایه داری ایبران یعنی دیکتاتوری تن خواهد داد و یا با یک اردنگی بکناری پرتاب خواهد شد. اینها را نه تنها تاریخ ایران بلکه تاریخ همسایه جوامع تحت سلطه نشان داده است. و کسی تاریخ را "اشبات" نمیکند!

۳- فاصله ای خواست تا واقعیت - توضیح مختصری پیرامون این مساله ضروری است. عدم امکان استقرار دموکراسی بورژوایی بنا بر تحلیل ما رکسیستی بمعنای این نیست که گمان دیگری که کمونیست نیستند چنین توهمی نداشته باشند! این حکم، درک کمونیستها از تاریخ و تئوری است. نکته اما اینجاست که جناب حاج سیدجوادی و سنجابی و بنی صدر کمونیست نیستند!! و باین احکام باور ندارند. آقای حاج سیدجوادی و سنجابی در تب دموکراسی فرانسوی (هر چه که هست!) میسوزند و چه خوب است که بسوزند و نامه ی سرگشاده بنویسند. کمونیستی که متوجه نشود که درک او از تاریخ چیزی جز درک یک بورژوا از تاریخ است در حقیقت بینه

ده جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه دار

کسی طالب غلبه‌ی نهایی بهشتی بر بنی صدر باشد بدون آنکه خود بدانند عضو حزب جمهوری اسلامی است ولی از مزایای حمل کارت عضویت بهره‌مند نیست و بالاخره اگر کسی طالب غلبه‌ی نهایی بنی صدر بر بهشتی باشد بهتر است از هم‌اکنون برود گروهیان بشود که آینده با اوست!

ماحصل تضادهای درونی اجتماع و مهم‌ترین و اساسی‌ترین تضاد یعنی تضاد کار و سرمایه دقیقاً به موقعیت نیروهای کار و نیروهای سرمایه بستگی دارد. این دو با هم مرتبطند. اعتدالی‌جنین زحمتکشان غلبه‌ی عنصر وحدت در میان نیروهای کار و غلبه‌ی عنصر تضاد در میان نیروهای سرمایه را میطلبند. ما در زمینه‌ی اول، در زمینه‌ی ضرورت اتحاد عمل بی‌سین نیروهای چپ و اتخاذ مشی درست مبارزاتسی بکرات مطلب نوشتیم و در حد توان خود از هیچ اقدامی کوتاهی نکرده‌ایم. بهمین منوال در زمینه‌ی دوم یعنی تضادهای حاکمیت و فواید آن برای جنبش چپ نظرات خود را اظهار داشته‌ایم. بنظر ما راه اعتدالی‌جنین چپ در همین دو زمینه است، معهداً با این نکته نیست و قوف داریم که سازمان‌هایی که در نام کمونیست هستند ولی مشی دیگری دارند لطفاً بی‌سین جنبش چپ زده و میزنند که با خیانت برابری میکنند. این جریانها بجای وحدت در اردوی کار اصل را بر تضاد، سکتاریسم، تفرقه و تشتت میگذرانند و بجای بهره‌برداری از تضادهای حاکمیت یا بزیز پرو بال این و آن جناح میروند و یا چنان عمل میکنند که گویی در جامعه چنین تضادی نیست و اگر هم باشد به زحمتکشان ربطی ندارد. به سختی می‌توان سفیانه‌تر و کوتاه‌بینانه‌تر از این اندیشید و آنرا نیز بنام "کمونیسم" جا زد.

ما معتقدیم که آنهایی که به تفرقه‌ی جنبش کمونیستی دامن میزنند و از دید سکتاریسم و "منافع سازمانی" با مسایل مواجهه میشوند بهمان اندازه در جاده‌ای که انتهای آن خیانت آشکار است قدم برمیدارند که آنهایی که در مقابل غادهای حاکمیت به حسد خرسواری و یا خفاش‌تنزل میکنند. جدا دیدن مساله‌ی "پائینی‌ها" و "بالایی‌ها" و عدم درک ارتباط این دو حقارت آمیز است. جنبش کمونیستی ایران را عواملی و از جمله این بینش کوتاه‌نگرانه بروز فعلی انداخته است.



در ادامه‌ی همین بحث، توضیح نکاتسی پیرامون فراخوان دموکراتیک سازمان را ضروری میدانیم.

یک سازمان کمونیستی به مناسبت‌های مختلف بر حسب وضع اجتماعی، ضرورت تاکید بر شعارهایی از میان شعارهای موجود را تشخیص میدهد. برخی از شعارهایی که بدینگونه تعیین میشوند صرفاً برای جنبش چپ و کمونیست‌هاست و برخی از آنها متوجهی توده‌ی وسیعتری از مردم است. گاه یک سازمان فراخوانی برای اتحاد عمل نیروهای چپ میدهد، و گاه مخاطبین یک فراخوان مشخص فقط توده‌های

سطح همان بورژوا تنزل کرده است. چنین فردی معتقد به یک حقیقت مطلق است که متصوراً همه‌ی طبقات آنرا یکسان خواهند دید! چنین نیست. عدم اعتقاد ما کمونیست‌ها به امکان استقرار دموکراسی بورژوایی در جوامعی مانند ایران بمعنای پذیرش این حکم از طرف لیبرال‌ها و "لیبرال‌ها" نیست. بورژواها در این مورد توهم دارند. این توهم برای آنها

شیرین است و برای کمونیست‌ها مفید! بگذار اینها به حکم این توهم با فاشیست مسلک‌های کنونی جدل کنند. کمونیست‌ها اگر فرستش را داشته باشند از این جدل استفاده خواهند کرد. به یک شرط! و آن اینکه نگذارند توهم بورژواها تبدیل به توهم توده‌ها شود. و این

کار را نه با غیبت از صحنه‌ی مبارزه‌ی دموکراتیک بلکه تنها با شرکت در آن و افشاء همه‌ی جناح‌های قدرت - بورژواها و خرده‌بورژواها - میتوانند انجام دهند. کمونیست‌هایی که از مبارزه‌ی دموکراتیک در نظر و در عمل اجتناب میکنند بهترین یاوران بورژواها هستند. صحنه را برای آنها خالی میکنند و توده‌ها را بدام آنان میکشانند. کسیکه در سخن از بورژواها بد میگوید ولی عملاً پرچم مبارزه برای دموکراسی را در دست آنها میگذارد مهم‌ترین خدمت را به آنان و بزرگترین کمک را به ایجاد توهم در ذهن توده‌ها کرده است. ما وراء چپ چیزی جز راست نیست. این را تاریخ هزار بار ثابت کرده است.

بدین ترتیب بخش سوم تز ما معین میشود. بدین معنی که با علم به اینکه اولاً آزادخواه‌ی "بورژوا لیبرال‌ها" کذابانه است و ثانیاً در جوامعی مانند ایران امکان استقرار لیبرالیسم و دموکراسی بورژوایی وجود ندارد معهداً

از آنجا که بورژوا لیبرال‌ها این توهم را دارند که میتوانند دموکراسی سوئیس‌ی و فرانسوی در ایران برقرار کنند! و بخاطر آن هم با جناح غالب حاکمیت مبارزه میکنند. ما این مبارزه را که منجر به عدم تشبیت حاکمیت میشود بشرط درایت کمونیست‌ها و بهره‌برداری صحیح از آن بنفع جنبش میدانیم. منظورمان نیز از درایت کمونیست‌ها اینست که اجازه ندهند این توهم بورژوا لیبرال‌ها مبدل به توهم توده‌ها شود. و این کار را طبعاً با افشاکری بی‌امان و نشان دادن ماهیت و خواست‌های همه‌ی جناح‌های حاکمیت - چه غالب و چه "مغلوب" - میتوان و باید انجام داد.

ما معتقدیم که زمانی که جناح‌های حاکمیت بدلائل مختلف طبعاً از زاویه‌ی دید خود با یکدیگر مبارزه میکنند و مانع تشبیت یکدیگر میشوند شرایط برای رشد مبارزات توده‌ای و مطرح شدن الترناتیو چپ فراهم‌تر میشود. در وحدت و تضاد جناح‌های حاکمیت، سنگین شدن کفه‌ی وحدت بنفع زحمتکشان نیست. اگر کسی طالب این باشد که بهتر است آقایان بنی صدر و بهشتی با هم کنار بیایند بهتر است در صف طلب آیت‌الله منتظری نام نویسی کند. اگر

سیاسی را نفهمیده است. این همان منطق حاکم بر روابط چین و شوروی است که هر کاری فی المثل شوروی بکند چین باید عکس آنرا بکند. ابتذال این نحو تفکر منحط احتیاج به روشنگری ندارد. بر اساس این منطق - منطق که چه عرض کنیم سفاقت مجسم - کار کمونیستها باید این باشد که ببینند لیبرالها چه میکنند تا آنها عکس آنرا بکنند! اگر لیبرالها دم از آزادی زدند "کمونیستها" باید مدافع سرکوب شوند. بهمین طریق است که حزب توده با بیشرمی حیرت آوری مدعی میشود که مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک بنبط جنبش نیست.

بهر حال همانطور که گفته شد فراخوان دموکراتیک فقط خطاب به کمونیستها نیست و بنا بر این شامل همه ی برنامه ی کمونیستها هم نمیشود. کمونیستها برنامه ی سیاسی و سازمانی خود را در فراخوان دموکراتیک مطرح نمیکند! چنین طرز تفکری اساس منطق فراخوان را در نظر نمیگیرد.

مسأله ی دیگر اینست که بنظر عده های سازمانی که معتقد است تنها انقلاب اجتماعی ایران انقلاب سوسیالیستی است نباید مسائل دموکراتیک تکیه کند. با آنکه درک منطق این حکم دشوار است معهدا توضیح مختصری را ضروری مبینیم. در این مورد باید گفت به خلاف سازمانهای استالینیست - تروریست که سوسیالیسم را در سرکوب مبینند ما دموکراتیک ترین برداشت را از سوسیالیسم داریم و در حقیقت معتقدیم که سوسیالیسم بدون دموکراسی چیزی جز معادل "کارگری" فاشیسم نیست و اگر کسی از دموکراسی پرولتاری منطبق استالینی تیر و تبر، زندان و تبعید برای هر جنیده ی مخالف رهبر را میفهمد، در حقیقت خواهان دموکراسی پرولتاری نیست. چنین فردی براحتی میتواند در حزب توده و سازمانهای ما ثوئیست در کنار شاگردان "آموزگار کبیر پرولتاریا" نام نویسی کند و بکوشد که کاریکاتور شوروی و چین و آلبانی "سوسیالیستی" را در ایران نیز پیاده کند.

علاوه بر این نه تنها مبارزه برای دموکراسی کمک رسان مهمی به مبارزه ی اخص طبقاتی است بلکه بخشی از مبارزه ی طبقاتی است. اعتدلی جنبش کارگری از طریق تشدید مبارزات اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک میسر است. مبارزه برای دموکراسی بخشی از مبارزه ی سیاسی و ایدئولوژیک را تشکیل میدهد.

و باز علاوه بر اینها مسأله ی اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی بمتابته تنها انقلاب اجتماعی این عصر، بمعنای آن نیست که در این مسیر انقلابهای سیاسی - مانند انقلاب اخیر - رخ نخواهد داد. کمونیستها به صرف اینکه برای انقلاب اجتماعی مبارزه میکنند در این انقلاب بهای سیاسی تماشاچی و منفعل نخواهند ماند

بقیه در صفحه ۲۶

چپ نیستند و عناصر بینا بینی با طیف وسیعتری از گرایشهای ایدئولوژیک را نیز در بر میگیرند. مثلا اگر کشوری (مثل ویتنام) مورد تجاوز یک نیروی مرتجع قرار گیرد، حزب کمونیست این کشور دو نوع وظیفه دارد. وظیفه ی اول سازماندهی و بسیج اعضاء و هواداران خود برای دفاع است. وظیفه ی دوم که در ارتباط تنگاتنگ با وظیفه ی اول قرار میگیرد، ولسی ضمنا از آن جداست ترغیب سایر نیروهای میهن پرست جامعه به مبارزه علیه هجوم خارجی از زاویه ی دید خود آنها و کمک به مبارزه ی آنهاست.

در اینجا حزب کمونیست با این نتیجه میرسد که نه تنها دفاع در مقابل تجاوز نیروهای خارجی وظیفه ی کمونیستهاست بلکه اگر نیروهای دیگر نیز دفاع نکنند و فی المثل کشور تحت اشغال قوای مهاجم قرار گیرد این امر به ضرر کمونیستها هم هست. در اینجا (ویتنام) حزب کمونیست فراخوان به تمام نیروهای میهن پرست، بودایی و غیر بودایی میدهد که از زاویه ی دید خود بر حسب ضرورت با ایدئولوژیک خود در مقابل تجاوز بایستند. در اینجا یعنی در مورد این بخش از توده ی مردم شرط تشویق آنان به دفاع قرار گرفتن تحت رهبری حزب کمونیست نیست! این امر مربوط به بخش اول است. حزب کمونیست تشخیص میدهد که اگر فلان بودایی بر اساس اعتقادات مذهبی خود مقابل تجاوز خارجی بایستد این امر بنبط جنبش است. بنا بر این باید به عملکرد هر دو فراخوان توجه داشت. * زمانی یک فراخوان صرفا برای نیروهای چپ است و زمانی از آن فراتر رفته و شامل نیروهای دیگر نیز میشود. بدین ترتیب در فراخوان دموکراتیک

مخاطبین فقط کمونیستها نیستند. بسیاری از توده های مردم نیز که مستقیما قابل جذب و بسیج توسط کمونیستها نیستند در یک فراخوان دموکراتیک مخاطب قرار میگیرند. در جامعه ی ما صرفنظر از نیروهای چپ، بسیاری از مردم از خفقان و سرکوب به تنگ آمده اند. اگر کمونیستها اینها را مخاطب قرار ندهند و اگر در عمل به آنها ثابت نکنند که واقعی ترین دموکراتها کمونیستها هستند، این نیروهای شکل نگرفته بسوی لیبرالها کشیده خواهند شد. در این جریان این بخش از مردم نیستند که مقصود توقع داشتن از لیبرالها که خود را طرفدار آزادی قلمداد نکنند نیز ابلهانه است. کار درست و ممکن اینست که به مردم نشان داده شود که دموکراسی ادعایی لیبرالها غیر واقعی و کذابانه است و دموکراسی کمونیستها واقعی است. به مردم نشان داده شود که کمونیستها پیگیرتر از هر نیروی دیگری علیه خفقان و سرکوب، سانسور و شکنجه مبارزه میکنند. کسیکه متوجهی این مسأله نشود و مبارزه ی کمونیستها برای آزادی را همسویی با لیبرالها تلقی کند، الفبای مبارزه ی

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان، انقلابی دگر باید

وجود رابطه‌ی (لااقل) غیرمستقیم بین ترور کسروی و آیت‌الله خمینی اختصا می‌دادیم. هدف در آن مقابله، با بررسی قتل کسروی، فقط دادن سر نخهایی در زمینه‌ی پیوند آیت‌الله خمینی با فدائیان اسلام از سی و پنج سال پیش به این طرف نبود بلکه هدف عمده‌تر این بود که با ارائه‌ی نمونه‌های متعددی از "کشف الاسرار" (که قریب چهل سال پیش نوشته شده)، پاسخی به جنبه‌های بظاهر گیج‌کننده‌ی رویدادهای دو ساله‌ی اخیر و به "چرا"هایی که هنوز ممکنست وجود داشته باشد، ارائه شود.

از این دیدگاه باید عمدتا به مقاله‌ی شماره‌ی گذشته نگریست، و نه فقط در رابطه با نقش - مستقیم یا غیر مستقیم - آیت‌الله خمینی در قتل کسروی که بدست فدائیان اسلام انجام گرفت.

قبلا گفتیم که در همفکری آیت‌الله خمینی با فدائیان اسلام، لااقل در چهل سال اخیر (یعنی حتی قبل از تاسیس فدائیان اسلام)، کوچکترین نقطه‌ی ابهامی وجود ندارد. لیکن اگر اثبات پیوند آیت‌الله خمینی و فدائیان اسلام، از سی و پنج سال پیش به این طرف، محتاج تحقیق بیشتر و دسترسی به اسناد تازه‌ایست (چرا که فدائیان اسلام، خمینی و طرفداران او، در این زمینه مطلقا سکوت کرده‌اند)، ولی در وجود رابطه بین آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام، از سال ۱۳۲۵ به بعد، تردیدی وجود ندارد. چه طرفداران آیت‌الله کاشانی و چه فدائیان اسلام و طرفداران آنها در این دو سال اخیر، شدت در این زمینه تبلیغ کرده و اسناد معتبری ارائه داده‌اند.

نکته‌ی عجیب در اینجا اینست که فدائیان اسلام و آیت‌الله خمینی، از دیرباز، یک چیز را خواسته‌اند و میخواهند و از نظر تشریفات و تفکرات ماقبل سرمایه‌داری، با هم کوچکترین تفاوتی ندارند، حال آنکه (بطوریکه در شماره‌ی قبل اشاره کردیم و در این مقاله بیشتر به آن خواهیم پرداخت)، آیت‌الله کاشانی را نمیتوان از نظر تبحر و عقب ماندگی تاریخی نه با شیخ فضل الله مقایسه کرد و نه با نواب صفوی و نه با آیت‌الله خمینی. گفتیم که آیت‌الله کاشانی بنوعی از بینش سیاسی بورژوازی برخوردار بود. در همانجا اشاره کردیم که فعالیت فدائیان اسلام، پس از قتل کسروی، بنحوی با نام آیت‌الله کاشانی گره خورده است که نمیتوان درباره‌ی فدائیان اسلام و ترورهای بعدی آنها (عمدتا ترور هژیر و رزم آرا) بحث کرد و از آیت‌الله کاشانی سخن بمیان نیاورد. در این مقاله میکوشیم که رابطه‌ی آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام را از جنبه‌های مختلف به اختصار مورد بررسی قرار دهیم.

فدائیان اسلام (۳)

و آیت‌الله کاشانی

و - رازی

در دو شماره‌ی قبل، درباره‌ی مسخ وقایع تاریخی یکصد سال اخیر در رژیم جمهوری اسلامی، در ابعادی باور نکردنی، اشاراتی کردیم و در رابطه با فدائیان اسلام گفتیم که امروزه، فدائیان اسلام دیگر آن مفهوم محدود سالهای ۱۳۲۵ را ندارد که توسط چند تروریست قشری و متعصب تشکیل شده باشد. امروز فدائیان اسلام یعنی همان بختکی که بنام رژیم جمهوری اسلامی بر کلیه‌ی شئون جامعه چنگ انداخته و توده‌ها هر روز با جنبه‌های فاجعه‌آمیز و نابودگرانه و ضد بشری (و نه فقط ضد کارگری) آن بیشتر آشنا میشوند. شیخ فضل الله یا نواب صفوی یا آیت‌الله خمینی یعنی خواجه علی یا علی خواجه "حکومت مشروعه"ی شیخ فضل الله، "حکومت اهلما" فدائیان اسلام و "جمهوری اسلام"ی آیت‌الله خمینی، از یک منبع تغذیه میشوند و یک جریان فکری واحد هستند که از ۷۵ سال پیش در سطح مقطع تعیین کننده و تاریخ ساز کشور ما، در مقابل جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها ظاهر شدند و با منحرف کردن مسیر جنبش آنها به شکست کشاندند (و همین امر در جنبش تنباکو، در شرایطی متفاوت و بگونه‌ای دیگر، به انجام رسید).

این چه معما نیست که از صد سال پیش تا کنون، هرگاه که توده‌ها بخاطر آزادیهای دموکراتیک و مبارزه با امپریالیسم (امپریالیسم انگلیس - امپریالیسم روسیه‌ی تزاری - امپریالیسم آمریکا) بپا خاستند، بلافاصله پس از مدتی، میرزا حسن آشتیانی، شیخ فضل الله نوری، آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله خمینی را در مقابل خود یافتند. علیرغم تمام هوجی‌گریها بالاخره باید باین سؤال مشخص پاسخ داده شود: چه رابطه‌ای در این تقابل مداوم روحانیت با خواسته‌های دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها وجود دارد؟



در شماره‌ی قبل دیدیم که ترور احمد کسروی، "آغاز نبرد" و "آغاز انقلاب فدائیان اسلام" است. عمده‌ترین بخش آن مقاله را به



قبلا لازمست برای روشن شدن موضوع به نکات چند اشاره کنیم.

دهند که در آن ایام با رژیم سلطنتی مخالفت کرده باشند (۳)، بلکه بر عکس: پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه، روحانیست در مجموع (البته حاکمان جدید و طرفداران آنها جزءشان بودند) عقیده داشتند که برای نجات اسلام، شاه باید به ایران برگردد و گرنه "دین و مملکت هر دو از دست خواهد رفت" (۴) و برای رسیدن به این هدف، با امپریالیسم امریکایی و انگلیس و عمال داخلی آنها همدست شدند و یکبار دیگر به جنبش ضد امپریالیستی توده‌ها خیانت کردند.

در اینجا لازمست به یک نکته‌ی دیگر اشاره کنیم: در تمام مقالات، جزوات و کتابهایی که در این دو سال اخیر درباره‌ی نقش آیت‌الله‌کاشانی در نهضت ملی کردن صنعت نفت بجا رسیده است، دو خلط مبحث عمده بچشم میخورد:

۱- مبارزات و خدمات آیت‌الله‌کاشانی تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ را بکلی روحانیت تعمیم دادن و از آنها بفتح کلیل روحانیت بهره‌برداری کردن. در حالیکه هیچگاه باین سؤال مشخص جواب داده نمی‌شود که حتی در همان مقطع، چند تن از روحانیون در این مبارزه با آیت‌الله‌کاشانی همراه بوده‌اند؟ آیا بالا و پائین قضیه همان "اسناد" شماره‌ی ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ مندرج در کتاب "روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت" است؟ (درباره‌ی این "اسناد" البته حرف بسیار است و ما بجز خود، درباره‌ی کم و کیف آنها سخن خواهیم گفت) آیا فی‌المثل آقای خمینی که در آن ایام بیش از پنجاه سال از عمرش میگذشت و از مدرسین سرشناس حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود (بویژه پس از نوشتن کتاب "کشف‌الاسرار")، حتی در همان مقطع چه نقش مثبتی در جنبش داشت؟ آقایانی که در همین دو ساله، درباره‌ی "مبارزات آیت‌الله‌خمینی از ۱۵ خرداد ۴۲ تا امروز، هزاران هزار صفحه سیاه کرده‌اند لطفاً یکبار دو صفحه هم درباره‌ی مبارزات و نقش مثبت ایشان در زمان ملی کردن صنعت نفت علیه امپریالیسم انگلستان و "طاغوت" بنویسند. (۵) یک نمونه، فقط یک نمونه ارائه‌دهند. و اگر نقش آیت‌الله‌خمینی در تمامی آن ایام مدرسه‌داری و معایر با خواستهای دموکراتیک و ضد امپریالیستی توده‌ها بود چرا چملگی تاریخ نویسان "جمهوری اسلامی" حتی کسانی که می‌خواهند بما بقبولانند که با بینظیری بمسائیل تاریخی می‌نگرند، کم و کیف این بخش از زندگی آیت‌الله‌خمینی را حدوداً از چشمهای نامحرم مخفی نگه میدارند؟

۲- چرا همواره پس از شرح مفصّل درباره‌ی مبارزات آیت‌الله‌کاشانی تا ۳۰ تیر همینکه به وقایع بعد از ۳۰ تیر ۳۱ تا ۲۸ مرداد ۳۲ می‌رسند، به بهانه‌ی "تنگی وقت"، "تفصیل کلام"، "احتیاج به نوشتن چند جلد کتاب"، "درخور امکانات فعلی ما نبودن" و غیره، متوقف میشوند؟

درباره‌ی مبارزات آیت‌الله‌کاشانی، موضوع جدل ما، ابتدا تا مقطع ۳۰ تیر نیست و

کتابها و مقالات بسیار فراوانی در همین دو سال از عمر رژیم جمهوری اسلامی، بمنظور وارونه جلوه دادن وقایع تاریخی، درباره‌ی نهضت ملی کردن صنعت نفت نوشته شده است. این کتابها و مقالات، از جمله کتاب "قیام ملت مسلمان ایران، ۳۰ تیر ۱۳۳۱" (۱) که توسط یکی از ۳۶ فرزند آیت‌الله‌کاشانی (۲) نوشته شده، همه‌جا، پس از ذکر مفصل خدمات ارزنده‌ی آیت‌الله‌کاشانی به جنبش، در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ متوقف میشوند.

گویي کسی در مورد خدمات آیت‌الله‌کاشانی (و نه روحانیت) تا ۳۰ تیر و بویژه روز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تردید داشته و یا کوشیده است که آنها را بی ارزش جلوه دهد (هر چند که به انگیزه‌های مشخص و ناخالص - شرکت او در این جنبش، بی توجه نیستیم) ما حتی جواب لای چرخ گذاشتن‌ها و توطئه‌های بیشمار پنهان و آشکار (و غالباً آشکار و مخرب) آیت‌الله‌کاشانی علیه جنبش توده‌ها بعد از ۳۰ تیر تا ۲۵ مرداد، را هنوز خیانت نمی‌خوانیم. خیانت آیت‌الله‌کاشانی (و روحانیت در مجموع)، بمعنای همه جانبه‌ی کلمه، از ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ یعنی در تعیین کننده‌ترین و حساس‌ترین لحظات تاریخ کشورمان و در اوج مبارزات ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی توده‌ها بدنبال همکاری موثر او (و روحانیت در مجموع) با امپریالیسم امریکا و انگلیس و مزدوران داخلی و خارجی آنها (دربار پهلوی و عوامل آنها، "سیا" و عمال داخلی آن و غیره) صورت گرفت.

روحانیت در مجموع (و آیت‌الله‌کاشانی) از ۲۵ مرداد، تمام قدرت سازماندهی خود را به کار گرفت، تمام شبکه‌های تبلیغاتی خود را در سرتاسر کشور براه انداخت و تمام نیروهائی قابل بسیج خود را در خدمت کودتاچیان و عمال امپریالیسم امریکا و انگلیس قرار داد تا تاج و تخت محمدرضا شاه را، که احدی در از دست رفتن آن تردیدی نداشت، به بهانه‌ی "نجات دین و مملکت" به او بازگردانند و در نتیجه، درست مانند دو جنبش تنباکو و مشروطیت، پایه‌های حاکمیت مجدد استبداد شاه و غارت امپریالیسم را مستحکم کنند.

در رژیم جمهوری اسلامی، حاکمان جدید و پانمبریهای آنها بارها بروی این نکته انگشت گذاشته و بدرستی گفته‌اند که اکثر رهبران جبهه‌ی ملی و دکتر مصدق، خواهان سرنگونی رژیم شاه نبودند بلکه می‌خواستند که شاه سلطنت کند نه حکومت. البته آنها با بیان این نکته، فقط نیکی از حقیقت را می‌گویند و نیم دیگر آنرا، که در لای عبا و پادر جیب قبا پنهان میکنند اینست که در آن ایام، کل روحانیت، هم با سلطنت کردن شاه موافق بودند و هم با حکومت کردن او. مهم‌تر از آن اینکه: نه تنها روحانیت در مجموع، بلکه حتی یک روحانی (بویژه از میان حاکمان جدید و طرفداران بظاهر گوناگون آنها، که امروز مدعی هستند همواره دشمن رژیم سلطنتی و "فاسد طاغوت" بوده‌اند) را نمیتوانند بما نشان

این هر دو مورد زمانی است که روابط آیت الله کاشانی با جبهه ملی بسیار حسنه بود و هنوز با حوادث بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ماهها فاصله داریم. این موضوع چه چیز را نشان میدهد؟ قبل از هر چیز بی اعتبار بودن این ادعای پسر آیت الله کاشانی را که:

"کلیه افراد ((فدائیان اسلام)) بهیچ حزب و گروهی جز شخص آیت الله کاشانی وابسته نبودند." (۹)

بویژه این امر نشان میدهد که روابط آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام، بر خلاف آنچه طرفداران آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام، امروز ادعا میکنند همواره حسنه نبوده است. در مورد چرایی آن قبلا اشاره کرده ایم و در این مقاله دقیقتر بآن خواهیم پرداخت.

آیت الله کاشانی از سال ۱۳۲۵ فدائیان اسلام را بطرف اهداف خود کشاند و از آن تاریخ تا زمان روی کار آمدن دکتر مصدق، آنها بعنوان اعمال آیت الله کاشانی و کماندوهای او عمل میکردند. ولی از این تاریخ بعد، وقتیکه دیدند وعده های بعضی از رهبران جبهه ملی (همانهایی که بعد از مصدق بریدند) و آیت الله کاشانی، در مورد استقرار حکومت اسلامی، عملی نشد، با حفظ روابط بسیار احترام آمیز و حتی صمیمانه خود با آیت الله کاشانی (۱۰)، اختلافات و احتمالا پاره ای نافرمانیها آغاز شد. حداقل اینکه بعد از روی کار آمدن دکتر مصدق، فدائیان اسلام، دیگر فقط از یک مرجع (آیت الله کاشانی) دستور نمیگرفتند. چرا؟ زیرا که "شهید نواب صفوی خواستار حکومت اسلامی است" (۱۱) و چون چنین نمیشود، "مرحوم نواب صفوی در بیستم اردیبهشت ۱۳۳۰ ((یک هفته پس از اینکه)) دکتر مصدق کابینه اش را معرفی میکند، اعلام میکند که:

"من مصدق و سایر اعضاء جبهه ملی و آیت الله کاشانی را به محاکمه اخلاقی دعوت میکنم." (۱۱)

مرغ آقای نواب صفوی یک پا دارد:

"خواه ناخواه شهید نواب صفوی خواهان حکومت اسلامی بوده است... رهبران جبهه ملی به شهید نواب وعده میدهند که اگر بر روی کار بیایند حکومت را اسلامی میکنند و از کسانی که این وعده را میدهد خود شخص دکتر مصدق است." (۱۱)

خواهیم دید که علیرغم این خزعبلات، دکتر مصدق نه تنها در جریان تصمیم به ترور رزم-آرا قرار نداشت بلکه در کمیسیون نفت مجلس بود که بابتی اعتنائی خبر ترور و کشته شدن رزم آرا را از دکتر کاسمی شنید. و بر خلاف چرندیات فوق، دکتر مصدق هیچگاه کمترین قولی به فدائیان اسلام نداد. بچه آخوندی مانند نواب صفوی (که امروز بعنوان یک قهرمان بزرگ معرفی میشود)، حقیرتر از آن بود که یک

اصرار شما در تاکید صرف بر آن، چیسزی را تغییر نمیدهد. شما مقطعی از مبارزات آیت الله کاشانی را برجسته میکنید که مناسبا (علیرغم جای بحث داشتن اصالت انگیزه های این مبارزه)، بآن اعتراض نداریم. تمام جسد ما (که در بهترین حالت یعنی در صورت "بی نظری" هیچگاه در آن درگیر نمیشوید)، از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به بعد و بویژه از ۲۵ مرداد تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است.



دیدیم که "آغاز انقلاب فدائیان اسلام" با ترور کسروی در ۱۳۲۴، بمعنای اسلام موجودیت و تاریخ تاسیس فدائیان اسلام است. هدف اولیه تاسیس گروه، "پریشان کردن مغز یار سران به اسلام و به مقدسات دینی" و "راحت کردن دنیا از شرارتها"ی افرادی نظیر کسروی بوده است.

اما از سال ۱۳۲۵ که آیت الله کاشانی رهبری سیاسی گروه را بدست گرفت، ترورهای بعدی فدائیان اسلام جنبه سیاسی دارند و دیگر کشتن "دشمنان دین" نظیر کسروی، مورد نظر نیست. عملیات بعدی فدائیان اسلام، پس از یک وقفه چهار ساله، عبارتند از ترور هژیر (۱۳۲۸)، ترور رزم آرا (۱۳۲۹)، سوء قصد به دکتر حسین فاطمی (۱۳۳۰) و تصمیم به ترور دکتر مصدق. (۶) نه "بهبابی بودن هژیر" و نه "غسل تصمید" و "یکبار مسیحی شدن (۷) دکتر فاطمی، انگیزه های ترور و سوء قصد به آنها نبود، هیچ یک از چهار فرد مذکور در فوق، بستر خلاف کسروی، به "شکنج با دین" معروفیت نداشتند. مضافا اینکه پس از ترور کسروی، وقتی که فدائیان اسلام رهبری آیت الله کاشانی را پذیرفته و بصورت کماندوهای او درآمدند، ۳۶۰ درجه "تحول فکری" یافتند. محمدمهدی عید خدایی، فارغ دکتر حسین فاطمی، میگوید:

"البته این مبارز ((یعنی حسن تصمید و یکبار مسیحی شدن)) در برخورد فدائیان اسلام با مرحوم دکتر فاطمی مطرح نبود و بطور کلی زندگینامه های شخصی افراد مطرح نیست بلکه حرکت آنها در جریان اجتماعی و جریان مبارزاتی مطرح بود." (۸)

خواهیم دید که ترور هژیر در جهت فراست آیت الله کاشانی (در زمان این ترور، آیت الله کاشانی در لبنان تبعید بود) و ترور رزم آرا بدستور او صورت گرفت. ولی آیا فدائیان اسلام، در تصمیم به کشتن دکتر مصدق و سوء قصد به دکتر حسین فاطمی، با نظر آیت الله کاشانی عمل کرده اند؟ در تائید این در مورد اخیر هیچ مدرک و سندی در دست نیست. بویژه این که توجه کنیم که مصدق در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ به نخست وزیری انتخاب شد، در ۱۲ اردیبهشت کابینه ی خود را به مجلس معرفی کرد و در ۲۲ اردیبهشت، خبر تصمیم فدائیان اسلام به کشتن او را در مجلس اعلام داشت، و سوء قصد به

و انحراف از مکتب مقدس تشیع است (بند یک از سند شماره ی یک)
(مراجعه شود به جزوه "علل توطئه های مکارانه ی ارشاد ملی علیه "تبردملت" نخستین نشریه ی انقلابی اسلامی ایران، بقلم عبدالله کرباسچیان، ۱۳۵۹، صفحہ ۲۳. تاکید از ماست).

(۴) بیژن جزئی در جلد دوم تاریخ سی ساله، مینویسد: "۲۵ مرداد هم مرتجعین از حمله بروجردی را بوحشت انداخت. بروجردی و رهبران روحانی تا آنجا پیش رفتند که برای همدردی با غربت شاه ((اشاره بفرار شاه)) دستور دادند در مساجد و تکایا و خانه ها مجالس سوگواری برگزار شده و روضه حضرت مسلم خوانده شود." (صفحه ۱۱۱).

بحث درباره ی تلکرامهای آیت الله بروجردی به شاه و به سبب زاهدی را بفرصت دیگری واگذار میکنیم. و در اینجا فقط توجه خواننده را به نکته ای که در شماره ی ۴۴ "رهایی" در سلسله مقالات "سیر مشروعه طلبی در ایران" بآن اشاره کردیم، مجددا جلب میکنیم: بر اساس اکثر بیوکرافی های آیت الله خمینی و بسیاری از نوشته های دیگر طرفداران جمهوری اسلامی، آیت الله بروجردی در کلیه امور بویژه در امور سیاسی همواره با آیت الله خمینی مشورت میکرد و جز با صلاحدید وی تصمیمی نمیگرفت. برای اطلاعات بیشتر در مورد اخیر همچنین مراجعه کنید به کتاب "جایگاه مبارزات روحانیون ایران"، از صفحہ ۱۰۹ ببعد.

(۵) آیت الله خمینی، دو سال پیش، حسنیه هیکل را در نوفل لوشاتو برای یک مصاحبه ی دو ساعته بحضور پذیرفت. در این مصاحبه آیت الله خمینی گفت: "... در همان وقت نامه ای به کاشانی نوشتم که نسخه ای از آنرا هنوز در اختیار دارم... و از او خواستم که جنبه ی دینی را بر جنبه ی سیاسی محدود آن رجحان دهد ولی او برعکس عمل کرد و سرانجام کار به آنجا کشید که کار سیاسی پذیرفت و بعنوان رئیس مجلس شورای ملی انتخاب شد. من از ایشان خواستم که به دین بپردازد نه اینکه گرد سیاست بگردد." (مجله ی سپید و سیاه، ۲۵ خرداد ۱۳۵۸)

(۶) نطق دکتر مصدق در جلسه ی ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ در مجلس شورای ملی، مراجعه کنید به "نطق ها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره ی شانزدهم"، جلد دوم، دفتر اول، انتشارات مصدق، صفحات ۱۳-۱۲.

و نیز مراجعه کنید به سخنان نواب صفوی در ۱۳۳۲/۶/۴ (چند روز پس از کودتای ۲۸ مرداد)، در جایی که فاش میکند: مصدق "در تمام حکومتش از ترس من و برادرانم در گوشه ی خانه متحصن بود." (جزوه ی پژوهشی در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، احمد خلیل الله مقدم، صفحہ ۵۷).

داشته باشد تا چه رسد که قول استقرار حکومت اسلامی را به او بدهد. خواهیم دید (بر اساس گفته های نواب صفوی) وقتی که در سال ۳۴، سبب آرموده نواب صفوی را با دکتر مصدق مواجه میدهد، مصدق او را به قیافه نمیشناخت و هرگز ندیده بود. پس چطور از کسانی که این وعده را ((استقرار حکومت اسلامی را به نواب)) میدهد خود شخص دکتر مصدق است؟!...

بهر حال، از داستانهای موهوم درباره ی "وعده های" خود شخص دکتر مصدق و پیاران صدیق و خوشنام او که بگذریم، وعده های آیت الله کاشانی و بعضی از رهبران فرصت طلب جنبه ی ملی به فدائیان اسلام البته دروغ نیست. و این وعده ها نیز بیشتر به وعده های سر خرمن میمانند. اختلافات آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام فقط به وعده های مربوط به استقرار حکومت اسلامی نبود بلکه ریشه های عمیق تری داشت. برای نشان دادن ریشه ی این اختلافات، باز ناچاریم به آیت الله کاشانی و به گذشته ی او برگردیم.

ادامه دارد

توضیحات

(۱) به قلم دکتر سید محمود کاشانی، تیر ماه ۱۳۵۹، چاپ خوشه

(۲) مراجعه کنید به سندی از آرشیو وزارت امور خارجه ی انگلستان درباره ی آیت الله کاشانی، در کتاب "روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت"، یکوشش گروهی از هواداران انقلاب اسلامی ایران در اروپا، نشر قم، خیابان ارم، ۱۳۵۸، صفحات ۸۴-۸۳ توضیحا" اضافه کنیم که دکتر سید محمود کاشانی در کتاب مذکور در فوق خود، همین سند را (در صفحات ۱۷۴-۱۷۳) نقل میکند ولی در صفحہ ۱۷۴، عبارت "آیت الله از زنان خود سی و شش فرزند داشت" از قلم می افتد.

(۳) عبدالله کرباسچیان، سردبیر و مدیر "نبرد ملت" (ارگان فدائیان اسلام)، در قبیل از ۲۸ مرداد و امروز در توجیه همکاری خود و فدائیان اسلام با رژیم شاه چنین مینویسد: "این یک حقیقتی است که شاه ۳۰ سال قبل، شاه دوران (انقلاب سفید) و پس از آن نبود که اگر بود پیشوای مبارز روحانی شادروان آیت الله کاشانی وجود او را در مملکت بخاطر (موقعیت خطیر) ضروری ندانسته و چنان دست خطی را به او مرقوم نمیفرمود (سند ۲). حتی از شادروان آیت الله کاشانی که رهبر روحانی تندرو بود که بگذریم، در آن زمان حتی یک مرجع تقلید وجود نداشت که علیه او قیام کند و با او بصدیت برخیزد. و برای

یک مسلمان شیعه انجام عملی که مرجع تقلید با آن موافق نباشد در حکم کفر

گرامی باد خاطره دلاوریهای زحمتکشان تبریز

۲۹ بهمن ۱۳۵۶

تبریز قهرمان بپاخاست، شعله‌گونه‌های طپنده از هر سو را در مشت کرد و انبان خشم زیر خاکستر را یکباره شکوفاند. پرچمدار توده‌ها شد برابر سرکوب و استبداد آریامه‌ری و فریادی بر حنجره نشاند که پژواکش بر خروش زحمتکشان بالنده شد:

"حقیم‌زدن گچ‌مروخ دنیا اگر ویران اول!"

۲۹ بهمن ۱۳۵۶

تبریز هر محله‌اش "امیر خیز" شد و از هر "امیر خیز" ستارخانی نه، که هزاران ستارخان سر بر آورد و میدان شهر "در خشم خلق بیدار شد".

بانکها، موسسات دولتی، مراکز حزب‌رستاخیز، ارگان رژیم سرمایه‌داری شاه آماج خشم زحمتکشان شد و بدین گونه رهنمودی نوین و انقلابی برای همیشه بر سر لوحه‌ی دفتر مبارزات انقلابی زحمتکشان ایران نقش بست.

مبارزاتی که ستاره‌ی قیام ۲۲ بهمن ۵۷ بر تارکش چنان شکوهمند درخشید که نام بهمن در یاد زحمتکشان تبریز و ایران هرگز فرو نخواهد خفت.

۲۹ بهمن ۱۳۵۹

سه سال پس از خیزش تبریز قهرمان، رژیم سرکوبگر، اینبار با قبای اسلامی، همچنان ریشه برجا دارد. غاصبین انقلاب طی دو سال پاسداری سرمایه، تا که ثابت کنند که برآستی چیزی از اسلاف خویش کم ندارند، تبریز قهرمان را با خون دلوران زحمتکش بارها پر شقایق کرده‌اند و "زخم کهنه"ی ستارها را بر پای نیشتر زده‌اند.

۲۹ بهمن ۱۳۵۹

چه برشکوه بیاد میتا و ردخاطره‌ی دلاوریهای زحمتکشان تبریز را در بهمن ۵۷، بهمن ۵۶... انقلاب مشروطیت. و چه عظیم می‌آموزند این حماسه‌ها که برای به هرز رفتن توان انقلابی توده‌ها، برای رهایی از قید توهم و دچار نیامدن به توهمی دیگر جز این راهی نیست که هر گام مبارزه به اهرمی برای بسیج و تشکیل صف مستقل کارگری تبدیل شود. برای افشای ماهیت ارتجاعی پاسداران نوین سرمایه و دامن زدن به مبارزه‌ی گسترده برای تحقق آرمانهای زحمتکشان. زحمتکشان آذربایجان بدون شک در آینده‌ها و تا وقتیکه سرتاسر ایران "امیر خیز" شود این خروششان از طنین نخواهد نشست:

"حقیم‌زدن گچ‌مروخ دنیا اگر ویران اول!"

پیام ماه بهمن: نبود قابه آخر

رزمندگان،

انشعاب

و مسائل انقلاب ایران

“کمونیستها” گاهی اوقات به مردم دروغ میگویند!!

۱

البته این اشتباه را میتوان توجیه کرد: در مقابل وجود جریانهای استالینی نواب، در مقابل “رهبریت” هایی که خود را “امام” و هواداران را “امت” و در واقع خود را چوپان و هواداران را گوسفند تلقی میکردند (و میکنند)، در مقابل وجود دهها نسوع نقض دموکراسی تشکیلاتی و مبارزات غیر اصولی، و در مقابل وجود جریانهایی که اینکشان مظهر آیندهای اختناق آمیز و مرکوبگرانه است، ما با جریانی روبرو بودیم که (ظاهراً) چنین گرایشهایی نداشت و تا آنجا که ما اطلاع داشتیم به اقدامات غیردموکراتیک درون تشکیلاتی مبارزت نمورزید و حتی پانسم نمیشد که هواداران در رابطه با مسائل تشویریک مورد اتهام یا هواداران سایر جریانهای کمونیستی ارتباط داشته باشند و به مطالعه بپردازند، جریانی که میگفت اگر به سوسیالیستی بودن انقلاب ایران اعتقاد بیارود ابایی از آن ندارد که آنرا بر در دیوار شهر بنویسد، که تز سوسیالیسم امپریالیسم را مورد سؤال قرار میداد، که بارها و بارها به انتقاد از خود میپرداخته که وحدت ایدئولوژیک را مبنای وحدت تشکیلاتی قرار میداد و در راه وحدت اولی میکوشید، البته همواره ززمههایی بکوش میرسید که: در رزمندگان جریانهای فکری مختلفی وجود دارند، از طرفداران نظریات “بیکار” گرفته تا “سهند” و طرفداران انقلاب سوسیالیستی و “تروتسکیست” و غیره. منتهی امید این بود که “سلامت تشکیلاتی” رزمندگان بستر مناسبی باشد برای برخورد تشویریک این جریانها با یکدیگر و برآمد نظراتی متکامل تر، پیشرفت کل جریان رزمندگان و در نتیجه برداشته شدن گامی به پیش درکل جنبش کمونیستی.

هنگامیکه رزمندگان مواضع خویش را در قبال جنگ اعلام داشت و با حفظ برخی گرایشهای چپ خویش به موضع راست گرایش پیدا کردند جناح چپ طرفداران راست تر “دفاع از میهن” را تشکیل داد، باعث تعجب شد اما نه به اندازهی هنگامیکه کمیناگاه، بی اینکه در واقعیت جاری جنگ و طبقات و قدرتهای سیاسی

در نظر داشتیم نقطه نظرات “سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر” را پیرامون مهمترین مسایل انقلاب ایران مورد بررسی قرار دهیم که از واقعهی “انشعاب” و به عبارت دیگر “اخراج” عدهای از رزمندگان مطلع شدیم. پس در این مقدمه، بی مقدمه از همین جا شروع میکنیم.

ما همواره بر ضرورت وجود روابط دموکراتیک درون جریان های کمونیستی تاکید کرده ایم. همواره اصل مرکزیت خشک و از بالا به پائین، سلسله مراتب و تبعیت بی چون و چرای “پائین” از “بالا” را رد کرده ایم، همواره کوشیده ایم خود نیز این دموکراسی را رعایت کنیم، همواره در مورد بیماری دامنگیر بخش اعظم جنبش کمونیستی هشدار داده و نمونه هایی از آنرا ذکر کرده ایم. از سوی دیگر بمحض مشاهدهی حرقه ها و کورسوها - بی از وجود دموکراتیسم در یک یا چند جریان کمونیستی نه فقط خشنود شده ایم بلکه سعی در تقویت آن داشته و کوشیده ایم سایر جریان ها را به آموزش گرفتن از آن تشویق کنیم. و نمونهی مورد اخیر در نظر ما، رزمندگان بود. ما علیرغم تمامی اختلافات تشویریک و بینشی خود با این جریان، آنرا “جریانی سالم” ارزیابی کردیم که نه فقط ابایی نداشت از اینکه بوجود اختلاف نظر در درون تشکیلات خود اعتراف کند، بلکه ظاهراً توده های هوادار خود را در ساختن اندیشهی سازمان و سمتگیریهای اساسی آن شرکت میداد. پس چه شده است؟ “انشعاب” یا “اخراج” اخیر گواهی بر چیست؟ البته نه اینکه هر انشعاب یا اخراجی دال بر انحراف و اشتباه باشد، چرا که در موارد مشخصی میتواند هم ضروری باشد و هم اجتناب ناپذیر، اما این “انشعاب” یا این “اخراج” آنها با این کیفیت و در این سازمان از چه حکایت میکند؟

از اشتباه ما در این ارزیابی مان راجع به “سلامت” آن، و یا از بروز یک بیماری و عارض شدن آن بر “سلامت” رزمندگان؟ پاسخ روشن است: از خود کردن بیماری و بنابراین از اشتباه ما.

"پیوسته ظاهر گردیدن اپورتونیسیم و تجدید نظرطلبی در مقاطع حساس و مملو از تضادی همچون جنگ، ابداً به معنی فقدان ریشه دار بودن آن در گذشته نمیباشد، بعکس نشانه‌ی بارز وجود زمینهای قبلی و شرایطی است که در یک مشی اپورتونیستی خود را فشرده کرده و آشکار می نماید."

بنابراین میتوان پذیرفت که "اپورتونیسیم" بیماری مزمن کل رفقای رزمندگان بوده، زمینه و ریشه‌ی قبلی داشته است. اما مهم اینست که بفهمیم آیا این بیماری با اخراج هفت تن (فقط هفت تن؟!) از "عناصر اپورتونیست" راست ریشه کن شده یا نه؟ ارگانیان "اپورتونیست های چپ" میگوید که "اپورتونیسیم راست" را در درون خویش "و در عرصه‌ی ایدئولوژیک" به انزوا کشانده، در عرصه‌ی

تشکیلاتی از "اساسی ترین مواضع" بکنار نهاده و در سطح جنبش شدت افشا کرده است. اما "اپورتونیست های راست" میگویند که هیچ مبارزه‌ی ایدئولوژیک پیرامون مواضع جدید صورت نگرفته، توده‌های هوادار در آن هیچ نقشی نداشته‌اند، آنها هفت نفر که نیستند هیچ، سی درصد از فعالترین اعضا و ارگانها و غیره‌ی سازمان را تشکیل میدهند و البته "اپورتونیست های چپ" ادعا میکنند که "اپورتونیست های راست" فراکسیون تشکیل داده و دست به "اعمال ضدتشکیلاتی و ضدکمونیستی" زده

و از طریق برخی "اهرمهای تشکیلاتی" سعی در ضربه زدن به سازمان داشته‌اند. و "اپورتونیست های راست" هم مدعی خطاهایی مشابه و حتی حادثتر از این در مورد "اپورتونیست های چپ" که "کودتا" کرده‌اند هستند. آنان سیاست و توطئه‌چینی مخالفین خود را که "گام به گام" بوده شرح داده‌اند:

- ۱- انتشار یکباره‌ی نظرات خودشان در شماره‌ی ۴۰ به بعد، آنهم به "منحط ترین شیوه"
- ۲- تبدیل شورای سازمانی به "محلی برای تأیید گرفتن در مورد نظرات خودشان و درخواست اخراج و ممانعت از انتشار درونی نظرات و طرد تشکیلاتی" اپورتونیستهای راست
- ۳- تعلیق "اپورتونیستهای راست" از موقعیتهای سازمانی و قطع ارتباطات ایشان
- ۴- انتشار برخوردهای تئوریک خود در ارگان بیرونی و در عین حال ممانعت از انتشار نوشته‌های "اپورتونیستهای راست"
- ۵-

آیا خواننده بیاد کامیابی نمی افتد که در زمان استالین میان راست ها و چپ ها بر علیه یکدیگر برداشته میشد؟ در واقع چه "اپورتونیستهای راست" راست بگویند و چه "اپورتونیستهای چپ"، و چه بالعکس، و چه

به پیش برنده‌ی آن چیزی چپ و راست و چابجا شده باشد، به موضع چپ پرید. رزمندگان با یک پرش ناگهانی به "مواضع انقلابی قبلی" خود بازگشت: کودتای انقلابی؟! روشن بود که این کل جریان رزمندگان

نیست که گذشته‌ی خود را چنین بنیاد حمله گرفته بلکه جریانی از آنست که علیه جریان دیگر قد برافراشته است. و چه جریانی علیه چه جریان دیگری؟ نه آن مواضع "مارکسیستی-لنینیستی" قبل از جنگ، نه آن مواضع راست روانه در قبال جنگ و جناحی از هیات حاکمه، و نه این مواضع ایضا "مارکسیستی-لنینیستی" اخیر، هیچکدام تبلور و حاصل برخورد آرای مختلف درون جریان رزمندگان نیستند. بلکه هر یک نماینده‌ی نگرش‌هایی هستند که در زمانی مشخص "قلم" را بدست داشته‌اند. گاهی این توانسته امکانات انتشار، ارتباط و پخش را بزیربد خود در آورد و گاهی آن. و بنا براین و به ادعای هر دو طرف، گاهی این "موضع" بر کل سازمان "سلط" بوده و گاهی آن. و توده‌های هوادار؟ تکلیف آنها از پیش معلوم است: هواداری. یعنی هر که "سازمان" را در اختیار داشت، هواداران هم موظفند هوایش را داشته باشند!

قبل از آنکه وارد بررسی نظرات تئوریک رزمندگان بشویم، بهتر است ببینیم کسکه رزمندگان ها "درباره‌ی یکدیگر و درباره‌ی واقعه‌ی اخیر چه میگویند.

مدعی رزمندگان اصلی، و یا بقول رزمندگان فرعی، "اپورتونیست های چپ" درباره‌ی به قول خودش "اپورتونیست های راست" میگوید:

"اپورتونیسیم راست که در طی جنگ با تبارز علنی در ارگان توانست مسدود کوتاهی بر سازمان تسلط یابد..." (رزمندگان ۴۹)

یعنی اپورتونیسیم راست قبل از جنگ در ارگان سازمان متبازر نشده بود و اگر هم (احتمالاً) در سازمان وجود داشته، معیناً بر آن مسلط نبوده است. چند سطر بعد از "پیدایش آن صحبت میشود و این یعنی که قبلاً جنبش آن اپورتونیسمی در سازمان وجود نداشت است. اما انشاییون و یا "اپورتونیستهای راست" در "رزمندگان ویژه‌ی انشباب" (۱۱ بهمن ۵۹) طی چندین صفحه‌ی مفصل میکوشند ثابت کنند که نقطه نظرات ایشان از همان ابتدای تشکیل سازمان وجود داشته و فقط در مدت کوتاهی (تا رزمندگان شماره‌ی ۱۳) تحت تسلط "آنا رکو اکونومیسیم" قرار گرفته و از شماره‌ی ۱۳ به بعد دوباره توانسته بتدریج بر سازمان حاکم شود (البته با توجه به وجود و باقیماندن گرایشهای "آنا رشیستی و اکونومیسیتی" چپ روانه در آن). از سوی دیگر رزمندگان بزرگ (از لحاظ تشکیلاتی اکثریت) در همان شماره‌ی ۴۹ و البته در موردی دیگر چنین میگوید.

هر دویشان دروغ بگویند و چه هر دویشان راست (۱۱)، مسلم اینست که "کمونیست‌ها" گاهی اوقات به مردم دروغ میگویند. هر دو طرف مدعی رعایت شعاری هستند که بر سردر نشریه‌ی خود آویخته‌اند و هر طرف دیگری را به نقض آن متهم میکند، و بهر حال مسلم اینست که یک بازی استالینی از چپ و راست جریان داشته است. تازه رفقای رزمندگان سالم‌ترین بیمار جنبش استالینی ایران هستند و کمتر از خلفای خود تقلید میکنند! خلیفه‌ی اول "استالین کبیر" میراث‌با ارزشی از خود در این مورد بجای گذاشته است. وی مخالفین خود را اعدام میکرد (کیه‌وسکی، زینوویف، بوخاریفین، ترور تروتسکی، و...) اما این رفقا فعلا (تاکید میکنیم فعلا) به اخراج یکدیگر از

یکدیگر! قناعت میکنند. استالین نیز هرگز نتوانست مبارزه‌ی تئوریک واقعی‌ای را علیه مخالفان خود به پیش ببرد و همواره به فحاشی، افترا و دروغ و اتهام متوسل شد، اینان نیز بهمین شیوه متوسل میشوند. اگر افشاگریهایی که رزمندگان اقلیت در مورد روابط مسلط درون تشکیلاتی رزمندگان انجام داده حقیقت داشته باشند، و اگر آنچه که رزمندگان اکثریت به انشعابون نسبت میدهد راست باشد و بالعکس اگر هر دو راست یا دروغ بگویند، در هر صورت باید اعتراف کرد که: شرم‌آور است!

انشعاب‌کنندگان که خود را طرفدار پر و پا قرص دموکراسی درون تشکیلاتی میدانند از لنین نقل قولی آورده‌اند دایر بر ضرورت امکان بیان نظرات اقلیت‌های درون یک جریان، و طبعا "سانترالیست"‌ها هم میتوانند از "چه باید کرد؟" نقل قول بیاورند دایر بر ضرورت تبعیت بی چون و چرای هواداران از رهبری. آن یکی میتواند از لنین نقل قول بیاورد که خرده‌بورژوازی مترقی و جدا مپریالیست است، این یکی نقل قولی دایر بر ارتجاعی نبودن خرده‌بورژوازی. آن یکی ده‌ها نقل قول راجع به غیر عادلانه بودن جنگ و این یکی ده‌ها نقل قول دیگر دایر بر عادلانه بودنش. آن یکی میتواند به لنین تمسک جوید و وجود جریان‌های مختلف در درون یک جریان را سازنده بداند، و این یکی به لنین متوسل شود که با یسند صفوف پرولتاریا را از وجود اپورتونیست‌ها تصفیه و پاک‌سازی کرد.

درست همان‌طور که جناح‌های حاکم کنونی در مبارزه‌شان با یکدیگر از قرآن آیه‌ها می‌آورند. درست همان‌طور که صفوف اسلام را در همه جا، کارخانه، کارگاه، اداره و مزرعه از منافقین، غیرمکتبی‌ها و کفار "پاک‌سازی" میکنند. هر وقت چه‌ها "اهرمهای تشکیلاتی" را در اختیار داشته باشند، نظرات ایشان در کل جریان غالب است و هر وقت "راست‌ها" بتوانند به این اهرم دست یابند توده‌های هوادار هم براه راست منحرف میشوند. درست همان‌طور که هر دو جناح حاکم برای بزیب مهمیز کشیدن رسانه‌های گروهی پرسروکله یکدیگر میزنند. این یکی به مرکزیت خشک و سلسله

مرا تیب سازمانی معتقد است درست همان‌طور که در جامعه‌ی طبقاتی و بخصوص در جامعه‌ی سرمایه‌داری، سلسله مراتب در کارخانه‌ها، اداره و در میان روحانیت رایج است، و آن یکی از اینکه "اهرمهای تشکیلاتی" از دستش بدر آمده مینالد. آنها هر دو مدعی "اسلام راستین" اند و اینها هر دو داعیه‌ی "م - ل" و "رزمندگان" اصلی را دارند. وما میخواهیم اینگونه، با همین روابط پرولتاریا را برای انجام انقلاب سوسیالیستی پرورش دهیم؟! انقلابی که بقول مارکس (در هجدهم برومر) هیچ وجه تشابهی با انقلابهای بورژوازی ندارد. کمونیسمی که نتواند فراتر، متعالی تر و مغایر با کاپیتالیسم و هر پدیده‌ی دیگر پیش تاریخ بشری اندیشه و عمل کند، چگونه و با کدام صلاحیت میتواند تاریخا

بر آن فایق آید؟ ما در طی این مقالات بهیچوجه قصد نداریم بررسی کنیم که حق با کدامیک از طرفین دعوی است. قصد ما این بوده که نظرات کمال رزمندگان را بررسی و نقد کنیم و باور هم نداریم که نقطه نظرات راست‌روانده‌ی موجود در انتشارات رزمندگان از شروع جنگ تا شماره‌ی ۴۵، منحصر به همین دوره بوده باشد و یا منحصر به انشعاب‌کنندگان. پس بررسیمان را با نقد نظرات تئوریک "رزمندگان منشعب" آغاز میکنیم.



"رزمندگان ویژه انشعاب" مینویسند:

"خرده‌بورژوازی حاکم علیرغم آنکه در حاکمیت نظام سرمایه‌داری وابسته هژمونی دارد بدلیل تضاد طبقاتی که

با سرمایه‌ی انحصاری و امپریالیسم داشته مبارزه‌اش با امپریالیسم پس از قیام متوقف نگردیده و با وجود افت و خیزهایی ادامه داشته است و نیز علیرغم توافقهایی نسبی و جزئی با امپریالیسم، وارد سازش‌آمیزی و قطعی با امپریالیسم نگردیده است." (ص ۱۱)

منطقی که در این استدلال نهفته است نه فقط بی ربط است بلکه بر پیش فرض غلطی بنا شده دایر بر اینکه خرده‌بورژوازی با سرمایه‌ی انحصاری و امپریالیسم تضاد طبقاتی دارد، ابتدا باید ببینیم که:

- ۱- خرده‌بورژوازی "طبقه" است!
- ۲- سرمایه‌ی انحصاری "طبقه" است!
- ۳- امپریالیسم هم "طبقه" است! و اینان با هم تضاد طبقاتی دارند!

ثالثا باید قبول کنیم که خرده‌بورژوازی که خود در مقوله‌ی طبقاتی "بورژوازی" میکند با پدیده‌های دیگری که آنان نیز جزو جامعه‌ی بورژوازی هستند، تضاد طبقاتی دارد! ما

شنیده بودیم که خرده‌بورژوازی یا بورژوازی و بورژوازی امپریالیست تضاد دارند!

نشنیده بودیم که این تضاد "طبقاتی" است. البته این خرده بورژوازی حاکم "در حاکمیت نظام سرمایه داری وابسته ((به امپریالیسم)) هژمونی دارد" و در عین حال به مبارزه با امپریالیسم ادامه میدهد و بنابراین بسر فرض وجود "تضاد طبقاتی" میان سرمایه داری وابسته به امپریالیسم و امپریالیسم!، میتوان امیدوار بود که ادامه ای این مبارزه "فدا مپریالیستی" دستاوردهای خوبی داشته باشد و مقداری از زحمات پرولتاریا بکاهد.

ظاهرا این رفقا انقلاب ایران را "ضد امپریالیستی - دموکراتیک" میدانند و بهمین جهت هر نیرویی را که مدعی مبارزه با امپریالیسم است "ضد امپریالیست" به مفهوم "انقلابی" ارزیابی میکنند و هنوز هم پس از ماهها بر نقطه نظرات خویش بهنگام در دست داشتن "اثرهای تشکلاتی"، یعنی بر نظراتشان در "رزمندگان شماره ۱۳" مشهور، پستی می فشارند و بر آنند که این خرده بورژوازی را "در صورت مقتضی به ائتلاف با خود بکشانند" در مقابل

"بورژوازی ایران که اینک در پشت بورژوازی لبرال و بنی صدر جمع شده و از آن طریق حکومت میکند نماییده و پایگاه امپریالیسم و پاسدار حفظ و تداوم نظام ارتجاعی در ایران میباشد و بدین خاطر در اتحاد با امپریالیسم دشمن اصلی استراتژیک انقلاب ایران محسوب میشود."

این بورژوازی

"از هر طریق در جهت بازسازی همه جانبه نظام پوسیده و ارتجاعی سرمایه داری وابسته تلاش میکند"

اما خرده بورژوازی حاکم

"گامهایی بر علیه امپریالیسم و مقابله با مقتضیات سرمایه ای انحصاری"

برداشته و بر همین اساس

"طرفیت آن در همراهی با نیروهای انقلابی در جلوگیری از بازگشت اوضاع سابق و احیای سلطه بورژوازی... در مسواری متعدد مشهود بوده است" (ص ۱۱ و ۱۲)

در واقع و بزبان همه فهم یعنی بورژوازی در قدرت سیاسی حضور دارد، خرده بورژوازی هم حضور و هژمونی دارد، آن یکی در حفظ سرمایه داری وابسته میکوشد و این یکی هر چند ناپیگیرانه اما بر علیه نظام سرمایه داری وابسته عمل میکند. آن یکی میکوشد سلطه امپریالیسم و هژمونی خود را احیا کند، این یکی در جلوگیری از احیای این سلطه و آن هژمونی با نیروهای انقلابی همراهی میکند. بنابراین

"سیاست ما نیز نسبت به خرده بورژوازی حاکم... عبارت از برخورد دوگانه"

میباشد... بدینصورت... که ما در جریان مبارزه خرده بورژوازی با امپریالیسم و بورژوازی با آن همسو شده و این مبارزه وی را حمایت و تقویت مینماییم و در عین حال مقاومت آنها در برابر روند انقلاب و بسط دموکراسی توده ای (!!!) افشا و فلسخ کرده و به مبارزه با مواضع ضد انقلابی و سیاستها و عملکردهای ارتجاعی آن میپردازیم" (و البته "در صورت مقتضی با آن موثف میشویم")

و در قبال بورژوازی هم باید گفت:

"انقلاب ایران در مسیر تداوم خود باید بورژوازی را سرنگون و ماشین دولتی آنها منهدم نماید"

فی الواقع که نمیتوان گفت این "اپورتونیسیم راست" است، در حقیقت این یک اپورتونیسیم چپ اندر قبح است! رفقا میخواهند مبارزه انقلابی فدا مپریالیستی بکنند! البته پرولتاریای ایران و متحدینش هنگام انقلاب کردن و درهم شکستن ماشین دولتی باید مراقب باشند که فقط شای و موتور را خراب کنند و به اتاق و رانندگاری نداشته باشند! با بد بورژوازی را سرنگون کنند، از کجا؟ از حاکمیتش، حاکمیتی که فعلا هژمونیک نیست، پس ابتدا باید کوشند که بورژوازی هژمونی بدست نیاورد و در این راه باید خرده بورژوازی را حمایت و تقویت کنند و با سر ترتیب خرسواری خرده بورژوازی شوند تا ماشینی را در اختیار بگیرد و همکارها "انقلابیون" بورژوازی را سرنگون ساخته و... آری و احتمالا چند تا صندلی هم در اختیار "انقلابیون" در ماشین دولتی قرار ده شد: "... به ائتلاف با خود بکشانیم!"

کار کمونیست ها با زماندهی طبقاتی پرولتاریا برای تدارک تصرف قدرت سیاسی و جلب حمایت توده های زحمتکش نیست، کمونیست ها وظیفه ندارند در پی انجام انقلاب بر ضد نظام موجود باشند، کمونیستها نمیخواهند "دولت" را سرنگون کنند بلکه بر آنند تا با "دو" موثف شوند تا "لت" را لت و پیکار کنند! "کمونیست ها میکوشند توده ها را سر

علیه بورژوازی و امپریالیسم بسیج و شکست کنند". کمونیستها در پی فراهم آوردن شرایط مناسب برای سازماندهی طبقاتی و مستقل پرولتاریا و تدارک انقلاب سوسیالیستی نیستند، آنان دشمن مادراد بورژوازی اند، دشمن مادراد امپریالیسم اند و با هر سر از قبر بدر آورده ای، با هر مرتجعی حتی "خان افغان ضد امپریالیست" (استالین)، حتی "خرده بورژوازی" عهد بوقی ایران متحد میشوند تا علیه امپریالیسم و بورژوازی مبارزه کنند تا وابستگی به امپریالیسم قطع شود. چه اهمیتی دارد که کمونیستی، کمونیستی که همه ای این "کمونیست" ها داعیه پیروی از او را دارند گفته است:

"ما حق نداریم از هر مبارزه طبقات

ارتجاعی علیه امپریالیسم بین‌المللی کنیم. ما از مبارزه طبقات ارتجاعی علیه امپریالیسم حمایت نخواهیم کرد. ما از قیام طبقات ارتجاعی علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری حمایت نخواهیم کرد.
(لینن، کاریکاتوری از مارکسیسم... انتشارات پروزاگ، ص ۶۱)

در واقع این رفقا برایشان هیچ اهمیتی ندارد که این خرده‌بورژوازی حاکم، چرا علیه بورژوازی و امپریالیسم مبارزه میکنند و پیامدهای این مبارزه "صدیورژواک سوسیالیستی" برای خود این خرده‌بورژوازی و برای طبقه کارگر چه میتواند باشد.

چون بورژوازی از "خرده" بورژوازی بزرگتر است، پس همواره مبارزه با بورژوازی اصلی است، چه این بورژوازی در حاکمیت سیاسی حضور داشته باشد و چه نه. بعقیده‌ی این رفقا "عصر" عوض شده است و دیگر رهنمود مانیفست شامل مرور زمان شده که میگوید کمونیستها هر بار که بورژوازی علیه فئودالیسم و خرده‌بورژوازی (ارتجاعی) به روش انقلابی مبارزه کند از وی حمایت میکنند. این ترس مارکس توسط این جریانها به تعدیل بلکسهره و عکس میشود و جای حرکت از مناسبات تولیدی را "کوچکی" و "بزرگی" میگیرد. بر خلاف این ایتدال از لحاظ مارکسیسم انقلابی، مهالستی مهم در اینمورد پدید آوردن شرایط مناسبی است که پرولتاریا در آن بتواند متشکل شود، بسیج شود و انقلاب خود را انجام دهد. برای پرولتاریا آنقدر اهمیتی ندارد که کدام جناح در حفظ سرمایه‌داری وابسته می‌کوشد و کدام یک ضد امپریالیست است، مهم اینست که کدام مانع در مقابل وی برای کسب قدرت سیاسی قرار دارد. و پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی باید دولت را درهم بشکند، خرد کند و همسر پیروی سیاسی موجود در آنرا بزرگ‌کنند و دولت خود را با تکیه به توده‌های زحمتکش بنا کند.

سخن گفتن از حمایت و تقویت یکی از جناح‌های حاکم دولت بورژوازی در مقابل جناح دیگر نه فقط در شان کمونیسم انقلابی نیست، بلکه در شان هیچ انقلابی نیست. میخواهید ائتلاف کنید، میخواهید ائتلافتان انقلابی و در خدمت منافع پرولتاریا باشد، بسیار خوب پس اول بکشید پرولتاریا را در خودش بصورت طبقه متشکل سازید، و برای اینکار بکشید بهترین شرایط سیاسی را فراهم آورید، اگر اینکار را کردید، آنوقت خرده‌بورژوازی‌ها و راه‌های دموکرات و ضد امپریالیست فراوانی خواهند بود که میتوانید آنها را به پیروی از خود وادارید. اگر این "خرده‌بورژوازی حاکم" ضد امپریالیست است، پس توده‌های عظیم خرده‌بورژوازی فقیر، نیروهایی از قبیل مجاهدین چیستند؟ شما چگونه میتوانید در

حالی که با پرولتاریا ائتلاف نکرده‌ایسند و بعبارت دقیقتر (در این مورد) در هم‌بستگی شما میخنداند، سخن از ائتلاف با طبقات دیگر، آنهم طبقات حاکم، بکنید.
از برخورد دوگانه سخن می‌کشید. اما چگونه میتواند در چنین حال هم به حمایت و تقویت خرده‌بورژوازی حاکم بپردازید و هم از راهی که با روشهای ضد انقلابیست به مبارزه بپردازید؟ آیا حمایت و تقویت شما موجب تقویت و تحکیم "هژمونی" وی در درون حاکمیت نخواهد شد؟ و چه تضمینی وجود دارد که تحکیم هژمونی خرده‌بورژوازی حاکم توسط این خرده‌بورژوازی علیه بورژوازی و سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم بکار گرفته شود و نه بر علیه انقلاب و بر علیه طبقات و نیروهای انقلابی؟ شما بحال خودتان بورژوازی را تضعیف و خرده‌بورژوازی را تقویت میکنید اما در واقع به تحکیم و بازسازی ماشین دولتی حاضر بپردازید. هر یک از جناح که تقویت شوند، دولت بورژوازی، دولت ضد انقلابی - ضد پرولتاری - ضد کمونیستی و ضد توده‌ای تحکیم و تقویت شده است. آنگاه، یعنی پس از اینکه حرسواری یکی از جناحها شدید باید خرد بیاورید و با قالی بار کنید. چنان سرکوبمان خواهند کرد. چنان از تمرکز و یگانگی قدرت و یکدستی مذهب دولت و هژمونی ناب و صرف خویش در سرکوب انقلاب و انقلابیون استفاده خواهند کرد و چنان شرایطی را فراهم خواهند آورد که ...

رفقا! شما و بسیاری دیگر از جریانهای با تلاحیب ایران که عملاً به حمایت از "خرده" بورژوازی ضد امپریالیست پرداخته‌اند، مارا بیاد لاسال می‌اندازید. لاسال، رهبر پرولتاریای آلمان نیمه دوم قرن نوزدهم، بنوعی دیگر اما نه چندان متفاوت، کم‌کم متقاعد شده بود که بیسمارک بخاطر فشار توده‌ها محصور میشود سمتگیری‌های سوسیالیستی اتخاذ کند، (و آیا مبارزه‌ی حقیقتاً ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری، خود یک سمتگیری حقیقتاً سوسیالیستی نیست؟) و لاسال بهمین لحاظ ابتدا به مزمه در مورد حمایت از بیسمارک پرداخت و بعد رسماً با وی به مکاتبه پرداخت و سپس علناً جانب وی را گرفت و به تبلیغ درباره‌ی وی در میان کارگران و در انترناسیونال پرداخت. اما رفقا، قاتلون ضد سوسیالیستی در زمان بیسمارک به تصویب رسید و هیچکس هم خروبی در سرکوب و مبارزه با سوسیالیست‌ها سنگ تمام نگذاشت. البته بودند بسیاری کسان که برای او "همراهی با انقلابیون" قایل میشدند و... و مارکس و انگلس از شرکت در جنبش لاسال خودداری کردند و مارکس صراحتاً لاسال را بخاطر "همراهی با بیسمارک انقلابی"، خائن خواند (ر. ک نامه‌ی مارکس به گوکلیمان، ۲۳ فوریه ۱۸۶۵) چرا جای دور برویم، عراق پیش‌روی ماست، و کمونیست

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه‌داری نیست

چند پاسخ

- از رفقاً میخواهیم در طرح سئوالات به نکات زیر توجه کنید:
- ۱- سئوالات خود را مگر روی کاغذ، یک خط در میان و جوانا بنویسید. حتماً یک یا دو حرف الفبا و یا یک اسم بسیار را در زیر نامه‌ی خود بنویسید و کمیته پاسخ را نیز همراهی بنویسید.
 - ۲- ما به علت محدودیت صفحات رهاهی تا در به نقل تمام نوشته‌ها نمی‌توانیم. بدین است که در مواردی که سؤالات بطور مشخص جمعیت‌دهی نشده‌اند، ما چارسم به نحوی پاسخ دهیم که مفهوم سؤال از پاسخ استنباط شود. این سئوالات همیشه را بوجوب استفسار تعدادی از رفقاً شده است. بنابراین ضمن طرح پیشنهاد، استفسارات و اخبار و اطلاعات خود که در پیشبرد فعالیت سازمانی مساعی موثرند، سئوالات خود را نیز بطور مشخص و خلاصه هر موله کنید تا سهیل دسترسی در "چند پاسخ" فراهم گردد. در همین زمینه، جدا کردن و طبقه‌بندی مطالب تحت عنوان "پیشگاداد"، "استفسارات"، "سئوالات"، "اخبار و اطلاعات" و غیره در تسریع پاسخ به سئوالات موثر خواهد بود.
 - ۳- بهنگام طرح سؤال و نقل قول، حتماً منبع مقاله را با کتاب، شماره‌ی رهاهی و شماره‌ی صفحه را قید کنید. نقل قولها را حتماً از منبعی نوشته‌شده منمابیر و مشخص کنید.
 - ۴- اگر رفقاً پاسخ نامه‌ی خود را آنچه بصورت پاسخ به سئوالات و چه بصورت اشاره به دریافت نامه یا جهت شماره‌ی نشریه (اللهم جمار دعایی کسسه دارای صفحه‌ی چند پاسخ هستند) مشاهده نکردید، ضروریست که سئوالات خود را، با رعایت نکات بالا، مجدداً طرح کنید. زیرا به نامه‌هایی که نکات فوق را رعایت نکنید، یا معذرت، منسوخ پاسخ داده نخواهد شد.
 - ۵- ضروریست که رفقاً سئوالات خود را با توجه به نظرات ارائه شده‌ی سازمان و با برای اطلاع از مواضع سازمان طرح کنند.
 - ۶- بدیهی است که پاسخ برخی از سئوالات ممکنست در مقالات و یا پاسخ کسسه سئوالات دیگران آمده باشد.

● رفقاً ع. الف

پس از بحث در مورد علت سقوط سقوضا (با اشاره و استناداتی بر مقاله‌ی "شش‌صدی بر نظرات سازمان بیکار - قسمت دوم" در رهاهی شماره‌ی ۵۲، که در آن این بحث بنور کنشاری طرح شده است) نتیجه گرفته‌ای که:

"سقوط سقوضا و راجی را که انتخاب کرد سه‌جوخه به استقبال کنندگان" خسرده بورژوازی رشتی بداعت رهبری و ماهیت سقوضا خرده‌بورژوازی است و از خصوصیات خرده‌بورژوازی "دنیالهروی" است. هیچ برتری نمی‌کند که این خرده‌بورژوازی در کسوت "حرب‌اللده" باشد یا "جی". روند سقوط سقوضا یکسار

دیگر بی‌ساعتی و بی‌کتابی خسرده بورژوازی را، در هدایت و رهبری یک جامعه با یک حزب که هیچ جنبی یک سازمان "کوچک" سان داد. دلیل عمده‌ی سقوط سقوضا همانطور کسسه اشاره کرده‌ای ماهیت رهبری این سازمان بوده است. مسأله‌ی استقبال نوده‌هاج خرده‌بورژوا و محصمهای که در این مورد ایجاد میشد همانطور که تو خود اشاره کرده‌ای در شرایطی صادق است که ماهیت و برنامه‌های رهبری غیر انقلابی باشد. درک صحیح از سوسالسم وجود نداشته باشد و لاجرم به آموزش سوسیالیستی کم بها داده شود. این امر که حسن در صورت استقبال نوده‌های پرولتر از سازمان نیز از رهبری حسن بود که بود سرپرست کار فرق نمیکرد در صورت ظاهر درست است ولی اگر این

نودها همزمان واقع کلمه پرولتر میبودند (منظور: داسر، آگاهی پرولتری است و نه حرفی مناس، پرولتری) بطور مسلم به چنین رهبری صحیحی امکان ادامه کار نمیدادند و ماهیت سازمان را دگرگون میکردند. بهرحال نکات مورد تاکید تو درست هستند و در هر بحث جامع (و نه اشارات شعری) بدرا مون دلایل قوی و ارتداد صحیح (اکثریت) باید مسورد توجه قرار گیرند.

● رفیق مهدی سوال کرده است

"آیا سازمان متحد بین بورژوازی و خرده بورژوازی در قدرت را طبقاتی میبیند؟ در صورت دادن طبقاتی آیا تضاد کار و سرمایه یعنی تضاد کارگران و سرمایه داری را چگونه استدلال میکند؟ و اگر نه چرا اختلاف بین بورژوازی و خرده بورژوازی در قدرت چنین وحشتناک است؟"

تضاد بین طبقات مختلف یا مشرهای مختلف یک طبقه به دو موضوع اساسا متفاو و مایر میگردد که متاسفانه بدلت بدآوریمینسای اندیشهی مائوتسهدون ایجاد سر درگمی فراوانی کرده است. ما در دفتر اندیشهی مائوتسهدون و سیاست خارجی جین این مساله را توضیح داده ایم در اینجا اشارهی مختصری بآن می کنیم.

ماهیت متحد یا نوع بروز تضاد دو مقوله کاملا متفاوتند. تضاد کار و سرمایه تضاد آنتاگونیستی (آنتنی ناپذیر) است. آنتنی ماهیت این تضاد است. یا اینکه محسوهی

روز این تضاد میتواند تحت شرایط خاصی ظاهری خصمات نداشته باشد و یا عطلاق آتش زیر

خاکستر باشد. این امر در اثر خیانتهنسای رهبری طبقه کارگر (روزیوینسم، غلبهدهی دید سوسال دموکراسی و غیره) که در این شرایط خاص اجتماعی امکان بروز می باشد (در بروز کشورهای امپریالیست بحاطر انتقسان باثوق بودن و یا در کشورهای پیرامون بهعلت دیالزروی اجواب کمونیست از این پس با آن قدامت پرخوانندهی جدید کمونیستی جهانسی) بدآورسها (و در این رابطه بویژه مائوتسهدون و دیگر انواع بویولیسیم) بوقوع میسوزند. کاد نیز عدت (و نه الزاماتی) مسایل دیگر اجتماعی (مانند هجوم خارجی) آنرا در ظاهر تحت السعای قرار میدهد. آنها که بدخواهر توجه میکنند و مثلا میبینند که جنبش طبقه کارگر در حد وسیع درست یا نوع مبارزات آن مسالمت جویانه است به انشاء چنین میبندارند که ماهیت متحد غیر آنتاگونیستی است.

مائو یا هسن ساده انگاری حکم میبند که تضاد دسرولتاریا و بورژوازی (سزعم و از نوع ملنس) میتو ندغیر آنتاگونیستی باشد و نحوهی بروز

تضاد و ماهیت تضاد را هم تشخیص میدهد. واقع اینست که تضاد کار و سرمایه، یا پروتاریا

و سرمایه داران در ماهیت همواره آنتاگونیستی است. شرایط اجتماعی بر نحوه بروز آن تاثیر میگذارد. پرولتاریا گاده عمدتاً در مرحلهی مبارزات اقتصادی است و زمانی این مبارزات بصورت سیاسی در میآید و همک و افنی یعنی عالیترین شکل مبارزهی سیاسی در مرحلهی خاصی بصورت نحوهی بروز عمدهی این تضاد مطرح میتود.

بر عکس، تضادهای درونی طبقه حاکم با همی شدت ظاهری در نحوه بروز آنها

در ماهیت غیر آنتاگونیستی هستند. تضاد جناح بنی صدر و بهشتی میتواند بصورت نیسی حادی هم درآید و حتی غیر ممکن نیست که کنار را به برخورد های جدی بکشاند ولی اس تضاد بطور ماهوی آنتنی ناپذیر نیست. تضاد جناحهای مختلف حاکم با هم است و دعوا هم بر سر این است که چگونه بطور فردی یا متفقاً از منافع سرمایه دفاع کنند.

● رفیق م - کرمانشاهی

به برخی از سئوالهای تو در رابطه با سایر رفقا جواب داده شده است. در اینجا به چند سوال تو اشاره میکنیم.

۱- در مورد جنگ ایران و عراق توضیح زیر برای روشنتر کردن مطالب طرح شده توسط تسوداده میتود. رابطهی رژیم صدام با امپریالیسم امریکا مانند رابطهی شاه با امریکانست. شاه زاندارم امریکا بود و به دستور مستقیم امریکا جنگی را شروع یا ختم میکرد. امپریالیسم امریکا اگر ضروری میدید میتوانست شاه را درگیر در جنگی کند که خود وی را سا داوطلب آن نبود. در مورد صدام وضع متفاوت است. رژیم صدام وابستگیهای مختلف هم به امپریالیسم جهانی و هم به شوروی داشت. زاندارم هیچکدام نبود (ولی این بدان معنا نیست که بنا بر نظر پاره ای از سازمانهای ایرانی رژیم مستغلی بود) وابستگی اقتصادی و سیاسی الراماً بمعنای زاندارمی نیست. صدام بکیره و دلایل کافی از نظر خود برای جنگ با ایران

داشت ولی طبیعی است که برای آنکه انگیزه تبدیل به عمل مشخصی شود جواب کار هم بایستی بررسی شود. مثلاً مطالبه نمود که وضع تسلیحات چه خواهد شد، عکس العمل جهانی چه خواهد بود. میزان کمک رسانی چقدر خواهد بود و غیره بدین دلیل است که میبینیم صدام با سلطان حسین و ملک خالد متفق میشود. با آنها شورت میکند و از آنها کمک میگیرد. و اگر کسی تصور کند که ملک خالد و سلطان حسین عذر عم میل امریکا به عراق کمک میکنند بداهدات غاوری میانه را متوجه نشده است. صدام هر قدر هم که دیوانه باشد قبیل از شدت جنگ از اینکه بدکی کافی دریافت خواهد کرد کسب اطمینان میکند. بدکیهای اسلحهی شوروی را هم مستقیماً با غیر مستقیماً از شوروی میتوان تهیه کرد. این امر البته

بیتوان تریاد اتحاد کارگران علیه سرمایه داران

هر با بدان معنی نیست که بنا بر این امریکا و شوروی علیه ایران به عراق "کمک" می‌رسانند. آنها مستقیم و غیر مستقیم به رژیم ایران هم کمک رسانده‌اند. منافع آنها در حمایت از رژیم واحد نیست، منفعت در نفس جنگ است.

۲- این امر که "چهار سال طول میکشد که صدور نفت از آبادان شروع شود" نه واقعیت دارد و نه حتی در صورت واقعیت به ضرر کمپانیهای نفتی است. صدور نفت از پالایش نفت جداست. صدور نفت از هم اکنون شروع شده است (هم از ایران و هم از عراق) و میزان آنرا هم پس از خاتمه جنگ میتوان سرعت بالا برد. کمپانیهای نفتی غم پالایش نفت در آبادان را نمیخورند. ظرفیت پالایش نفت چهار - نیمی بمراتب بیش از نیاز موجود است، هم اکنون حتی از نیمی از ظرفیت پالایشگاههای امریکا نیز استفاده نمیشود.

اما مهمتر از این کمپانیهای نفتی سود خود را در سطح جهانی مورد توجه دارند و نه از کشورهای خاص. باید دید این ماجراها سود کلی (جهانی) کمپانیهای نفتی را زیاده کرده است یا نه. تا بحال این سود چند برابر شده است. هم اکنون ذخائر نفتی فراوان نفتی در اختیار کارتلها است که حتی آنها را استخراج نمیکند.

۳- دولت عراق در هیچ جنگی با اسرائیل شرکت نکرد. و همانطور که گفته‌ایم حتی یک تیر هم بسوی اسرائیل شلیک نکرده است. با اینهمه توضیح زیر ضروری است:

"جبهه‌ی آزادیبخش عربی" یک سازمان شبه نظامی عراق است که در ظاهر بیک منظور ولی باطناً بمنظور دیگری تشکیل شده است. بسیاری از جوانان رادیکال عرب - و منجمله عراقی - بدلائیل مختلف خواستار شرکت در مبارزات آزادیبخش فلسطین بوده‌اند. عده‌ی کثیری از آنان به سازمانهای فلسطینی پیوسته‌اند. دول مرتجع عربی برای فریب این نیروها سازمانهای خودی تشکیل داده‌اند که ظاهرآ بمنظور حمایت از فلسطین است (مثل ما عقه‌ی سوریه و جبهه‌ی آزادیبخش عربی عراق) ولی در باطن تیرای بهره‌برداری از احساسات مردم فلسطین و جلوگیری از حرکت انقلابی آنهاست.

(بیاد داشته باشیم که وسیعترین گشتارها را از سازمانهای فلسطینی همین سازمان ما عقه‌ی سوریه در جریان حمله‌ی سوریه به لبنان در سال ۷۵ کرد). این سازمانها در واقع امر به صورت میلیشیای حزب حاکم - مانند سپاه پاسداران ایران - درآمده‌اند ولی هنوز مدعی تشکیل بنابر انگیزه‌ی "دفاع از فلسطین" هستند.

برای موجه جلوه دادن وجود این سازمانها، گاه حرکات سمبولیک و ظاهراً زنده‌ای نیز از طرف این نهادها در جنوب لبنان بعمل می‌آید. اما تخریب، کارشکنی و فریب، کار اساسی این سازمانها بوده است. در کتاب جنگ لبنان به نمونه‌هایی از این کارشکنی و جلوگیری از اقدامات انقلابی عناصر متعهد اشاره شده است. بنا بر این گلوله‌ای که تحت این

شرایط بسوی لبنان شلیک میشود گلوله‌ایست که خلق عرب علی‌رغم کارشکنیهای این سازمانها

و دول مربوط به آنها شلیک کرده است. صدمه اگر میتوانست جلو همین حرکت مختصر را نیز میگرفت. سازمانهای فلسطینی روزی که این نهادها وابسته بساط خود را جمع کنند و پی کار خود بروند را جشن خواهند گرفت.

۴- در مورد وضع احزاب در دیکتاتوری پرولتاریا و شکل خاص دموکراسی در جامعه‌ی کمونیستی با همه‌ی اهمیت آن هنوز جوانب مختلف آن شکافته نشده است (و یا اگر در جایی مورد بحث دقیق قرار گرفته ما از آن اطلاع نداریم) بهر حال مسأله‌ایست که در آثار کلاسیک اشاراتی کلی را با آن میتوان یافت که

چون مشروع نیست مورد تعبیرهای مختلف قرار میگردد. ما در حد زمانی نه مطالعه‌ی وسیع و نه جمع‌بندی مشخصی در این مورد داریم و بحث را مفتوح میدانیم ولی به ضرورت رسیدن با آن واقف هستیم.

۵- استدلال تو در مورد مترادف دانستن "دفاع از حق" و "دفاع از موجودیت" و از این نظر نتایجی که در رابطه با بورژوازی لیبرال گرفته‌ای تا درست است. شما که نوشته‌اید از حق پیروان مذا -

هب مختلف دفاع میکنند یا این بدان معناست که از موجودیت مذا هب مختلف دفاع میکنند؟! حتی دید مذهبی هم چنین ساده‌انگارانه نیست. هر مذهبی لااقل در بیان، از حق پیروان و نه حقانیت مذا هب دیگر دفاع میکند. قطب زاده که یکی از متفوقترین چهره‌های رژیم است باید محاکمه و مجازات شود. ما می‌گوئیم بدلیل خیانتهایی که به جنبش کرده است. دادستان انقلاب میگوید با این دلیل که نظر خود را علیه حزب حاکم بیان داشته است. کدام درست است؟ ما می‌گوئیم کسی حق ندارد قطب زاده را بدلیل اظهار عقیده‌اش در مورد حزب جمهوری اسلامی دستگیر کند بلکه باید او را بدلیل کارهایی که کرده است و خیانتهایی که مرتکب شده است دستگیر و محاکمه کنند. آذر کسی فرق ایندو را نفهمد فرق مجازات انقلابی و اختناق را نفهمیده است.

۶- ابراد توبه نوشتی ما در مورد محکوم دانستن جب و نه حجت الاسلام هادی غفاری در ایجاد توهم حول "لیبرالها" تا وارد اظهارات نا درست است.

توده‌ی مردمی که انقلاب کردند "لیبرال" نبودند. چرا نباید تاکنون توده‌ی مردم از "لیبرالها" و فاشیست مسلک‌ها - از هر دو - ناراضی شده باشند.

مگر این نیست که همین مردم هم آقای بازرگان تجربه کرده‌اند و هم بهشتی را؟ چه عاملی مهمتر از انحراف جب، بی برنامگی و عدم استفاده از موقعیت وجود دارد که مردم ناراضی از حزب جمهوری اسلامی مجدداً بسوی بنی صدر (که چیزی جز بازرگان ارائه نمیدهد)

سرمایه‌داری جهانی در تنگنا

گرایش نزولی نرخ سود و دورنمای رکود

ی - انور

انتخاب‌ریگان در آمریکا و قدرت‌یابی نیروهای محافظه‌کار در اروپا از نظر اقتصادی پیام مشخصی دارد و آن اینست که زاهه‌ها و تدابیر معمول دهه‌های اخیر جوامع سرمایه‌داری که تا اندازه‌ای زیادی بر پایه‌ی نظریات کینز قرار داشت عدم کارایی خود را در مقابله با مشکلات جهان سرمایه‌داری نشان داده‌اند. بدین معنی که عدم رضایت از وضع موجود موجب تقویت نهایت‌راست‌طیف سرمایه‌داری شده است و بنده الزاما امید به آنکه نهایت‌راست‌تدابیر بهتری را در چنته دارد. وضع موجود با بستنی عوض می‌شد و تنها بدیل اجتماعی موجود نهایت راست بود.

در زیر ما دلایل شکست تدابیر معمول را بررسی می‌کنیم و نشان می‌دهیم که اشکال اساسی در تدابیر نیست، که در ماهیت سرمایه‌داری است. در این بررسی به مسائلی گرایش نزولی نرخ سود تاکید اساسی می‌شود. با آنکه ما به محدودیت‌ها و روشهای مقابله با آن در جهان سرمایه‌داری در متن مقاله اشاره می‌کنیم معذرا تذکر این نکته را ضروری می‌بینیم که حد و مرز این گرایش در

جنبش کمونیستی جهان مورد جدل است و نظریات مختلفی پیرامون آن ارائه می‌شود. این نظر که اولین بار توسط مارکس فورموله شد در قرن اخیر از جانب عده‌ای از کمونیستها قسـداری (فانتالیستی) تلقی می‌شود و از این لحاظ مورد انتقاد است که به نقش مبارزات طبقاتی در سقوط سرمایه‌داری تاکید اساسی نمی‌کنند و تکیه را بر مکانیسم اقتصادی سرمایه‌داری و ایرادات ماهوی آن می‌گذارند. ما در این زمینه یعنی تشخیص این حد و مرز هنوز خود را صاحب نظر نمی‌دانیم و اظهار نظر قطعی را مشروط به احاطه‌ی کافی به تمام نقطه نظرها می‌دانیم. معذرا بنظر می‌رسد که از آنجا که مبارزات طبقاتی از رشد نسبت‌آلی سرمایه می‌کاهد (با بالا بردن قدر مطلق سرمایه‌ی متعیر) و نیز میزان نسبت ارزش‌افزایی سرمایه‌ی متعیر (بازآوری کار) را کاهش می‌دهد، بنابراین از هر دو طریق در نزول نرخ سود موثر واقع می‌شود و بنابراین در فورمول مارکس عملا مورد بی‌اعتنایی قرار نگرفته است. این نکته را نیز اضافه کنیم که اگر ترس از مبارزات کارگران نبود بالا رفتن نسبت‌آلی سرمایه از طریق کاهش سرمایه‌ی متعیر صورت

می‌گرفت و نه الزاما از طریق افزایش سرمایه ثابت. مقاومت و مبارزه‌ی کارگران امکان را نیز از سرمایه‌داری سلب می‌کند.

در شماره‌های پیشین، چندین مقاله در توضیح جنبه‌های مختلف (انرژی، پولی، تورم...) کسوتی نظام سرمایه‌داری جهانی به نگارش درآمده است. در مقاله‌ی کسوتی میکوشیم تا بحران دهه‌ی ۷۰ را با تکیه بر گرایش نزولی نرخ سود، در چهارچوب مدل مارکسیستی اقتصاد سرمایه‌داری، مورد بررسی قرار دهیم. طبیعی است که چنین بررسی‌ای از محدوده‌ی عمومی اقتصاد کلان (ماکرو اکونومی) - آنهم در سطح سیستم جهانی سرمایه‌داری - نمیتواند خارج شود و در نتیجه نیز بی‌آمده‌های آن، بیش از این که بصورت مشخص در موقعیتهای معینی ملموس باشد، بصورت گرایشهای عمومی سیستم جهانی سرمایه‌داری خود را به نمایش می‌گذارند.

بحران اقتصادی دهه ۷۰

سرعت سرمایه‌گذاری - که با نرخ سالانه‌ی سرمایه‌گذاری سنجیده می‌شود - تا حدود بسیار زیادی بیانگر درجه‌ی شکوفایی و یا درجه‌ی رکود و تابساننی سیستم سرمایه‌داریست. بالا رفتن این نرخ و بدنبال آن از دیاد حجم سرمایه‌گذاری (بشرط ثابت ماندن سایر عوامل) نیاز به نیروی کار را افزایش می‌دهد و در نتیجه بیکاری کاهش می‌یابد. بر عکس تقلیل حجم سرمایه‌گذاری (کاهش نرخ سرمایه‌گذاری)، عموما بیانگر رکود است که با بیکاری روزافزون و پائین آمدن شدید قدرت خرید اکثریت جامعه همراه است. که این خود به کاهش سطح تقاضا می‌انجامد. کاهش سطح تقاضا منجر به عدم جذب کالاها توسط بازار میگردد که این بنوبه‌ی خود بمشابه‌ی عام تشدید کننده‌ی رکود عمل می‌کند. از این جهت که موسسات سرمایه‌داری را از گسترش سرمایه‌گذاری باز میدارد. در بحران شدید سال ۱۹۲۹-۱۹۳۲، نیروی کار شاغل در کشورهای صنعتی اروپا و آمریکا، از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲، ۲۵٪ منحل نمود.

در دهه‌ی ۱۹۸۰-۱۹۷۰، نرخ سالانه‌ی سرمایه‌گذاری در کشورهای سرمایه‌داری اروپا

امریکا (با احتساب سرمایه‌گذاری خارجی آنها) بطور روشن و غیرقابل انکاری سقوط نموده است .

از سال ۱۹۷۳، آهنگ سرمایه‌گذاری، نسبت به ۲۵ سال گذشته، رو به کاهش پیوسته است . در دوران رکود ۱۹۷۵-۱۹۷۴، نرخ بالانهای سرمایه‌گذاری شدیداً تنزل نمود و در سال بعد رشد نسبی بسیار خفیفی از خود نشان داد . این روند به روشنی در منحنی‌های سیم شده نمایان است . سرمایه‌داران و مشا - بین اقتصادی ایشان همواره نگرانی خود را این روند نزولی بیان داشته‌اند . نشریه بیزنس ویک (BUSINESS WEEK) از سخنگویان سرمایه‌داری آمریکا در گزارشی تحت عنوان "اقتصادی با سرمایه‌گذاری کند" در اکتبر ۱۹۷۷ مینویسد :

"بیش از دو سال است که اقتصاد از رکود بیرون آمده و هنوز سرمایه‌داری آمریکا به سرمایه‌گذاری جدید در کارخانه‌ها و تجهیزات - آنطور که در دورانهای پس از رکود در گذشته عمل نموده بود - نپرداخته است . حال اینکه برای بالا نگا داشتن سطح فعالیت اقتصادی و پیا - بین نگا داشتن بیکاری چنین امری ضروری است

در صورتیکه آهنگ سرمایه‌گذاری در آینده نزدیک شدت بیابد، تورم و رکودی که خلیهها از آن میترسند بسیار محتمل خواهد بود . ولی واقعیت دردآور این است که آهنگ سرمایه‌گذاری در آمریکا هنوز کندتر از سال ۱۹۷۴ بوده و رشد سرمایه‌گذاری کندتر از تمامی دوران - های بهبود از رکود پس از جنگ میباشد . امروزه دیگر هیچ شکی درباره‌ی اینکه مخارج سرمایه‌ای نه فقط حلقه‌ی ضعیف اقتصاد آمریکا بلکه حلقه‌ی ضعیف کل اقتصاد جهانی را تشکیل میدهد، وجود ندارد . پس از تقریباً سه سال پیش - بینیهای خوشبینانه‌ی اقتصاددانان و مسئولین دولتی، هیچ یک از کشورهای عمده‌ی صنعتی نتوانسته است سطح بالای از سرمایه‌گذاری را حفظ نماید و نتیجتاً اقتصاد جهانی فقط بطور نسبی از رکود سالهای ۱۹۷۵-۱۹۷۴ خارج شده است ."

طول سال ۱۹۷۷ نیز نرخ سرمایه‌گذاری تغییر محسوسی نکرد . نشریه بیزنس ویک، در تیر ۱۹۷۸، در مقاله‌ای بکار دیگر خط - مایه‌ی چنین وضعی را گوشزد نمود (مقاله : "اقتصادی سال ۱۹۷۹ بی دور نما برای مخارج سرمایه‌ای") .

اما کندی سرعت سرمایه‌گذاری در دهه‌ی خود حاصل یکی دیگر از مشخصات مهم نسبت به حاصله به مقدار سرمایه‌ی مولد آن محاسبه گردید . تنزل نرخ سود به دو طریق بر آهنگ سرمایه‌گذاری تاثیر میگذارد . اولاً از آنجایی که نرخ مالی برای گسترش سرمایه‌گذاری در هر

دوره را سود حاصله در دوره‌ی قبل تشکیل میدهد، محدود شدن این منابع - بدنبال نزول نرخ سود - بر سرمایه‌گذاری جدید ترمز میزند . این عمده‌ترین تاثیر منفی است که نزول نرخ سود بر گسترش سرمایه‌گذاری میگذارد . ثانیاً، پائین بودن نرخ سود، بسیاری از سرمایه‌داران را از سرمایه‌گذاری جدید - لاقلاً برای مدتی - منصرف میکند . زیرا نباید فراموش نمود که مهمترین محرک سرمایه‌داران برای گسترش فعال - لیت اقتصادی و سرمایه‌گذاری جدید، همان سود است . در شرایطی که دورنمای روشن برای سود دهی موجود نباشد، محرک فوق‌الذکر ضعیف شده و به مانعی بر گسترش سرمایه‌گذاری تبدیل میشود .

دست یابی به ارقام و اطلاعات قابل اطمینان مربوط به نرخ سود چندان آسان نیست و این عمدتاً باین علت است که برخی نرخ سود را با احتساب مالیات و برخی بدون احتساب آن تعریف میکنند و همچنین در مورد تعریف فنی سرمایه‌گذاری نیز همیشه اتفاساق نظر وجود ندارد . اما نکته‌ی جالب اینک - تمامی محاسبات مختلف نرخ سود مربوط به دوران بعد از جنگ دوم، تنزل محسوسی را از بعد از سالهای ۶۰ نسبت به گذشته نشان میدهد . بخصوص از سال ۱۹۶۵ منحنی‌های مذکور گرایش نزولی محسوس تری را نمایش میدهند . بعنوان مثال، طبق محاسبات اخیر موسسه‌ی استاتسدازد اندپور، که از معتبرترین موسسات مطالعات امور اقتصادی در آمریکا است، نرخ سود متوسط در آمریکا از ۱۴ درصد در اواسط دهه‌ی ۶۰ به ۹ درصد در اواسط دهه‌ی ۷۰ تنزل نموده است . در اروپا کاهش نرخ سود از این نیز شدیدتر بوده و همچنین کاهش نرخ سرمایه‌گذاری نیز شدت بیشتری داشته است . بر مبنای آمار نشریه بیزنس ویک، در سال ۱۹۷۷ کشورهای سوئد، دانمارک، ایتالیا، فرانسه، بلژیک، و کانادا گرفتار "مشکلات سودآوری" بوده‌اند . همانطور که قبلاً نیز اشاره کردیم، این گرایش نزولی از چشمان محافل سرمایه‌داری دور نمانده است . ریچارد جونز، رئیس هیئت مدیره‌ی جنرال الکتریک در محاضراتی با نشریه فوق‌الذکر میگوید :

"در تنزلی اساسی و طولانی در نرخ سود سرمایه واقع شده است . نرخ سود کنونی محرکی برای سرمایه‌گذاری نیست ."

و مایکل بلیمنتال، وزیر خزانه‌داری کارتر، در سخنرانی‌ای در ماه مه ۱۹۷۸ بروشنی بیان میکند که :

"آهنگ سرمایه‌گذاری کند گشته است . باین دلیل ساده که از سودآوری سرما - به‌کاسته شده است . بعد از کسب مالیات نرخ سود از حدود ۸ درصد در اواسط سالهای ۶۰ به حدود ۳ درصد در سالهای کنونی تنزل نموده است ..."

اما تنزل نرخ سود فقط باعث کندی آهنگ سرمایه‌گذاری و نتیجتاً رشد بیکاری نگشته . بلکه

سوجات تورم جهنده‌ی سالهای ۷۰ را نیز فراهم کرده است. در واقع یکی از راه‌های مقابله با تورم سرمایه‌داران در برابر تنزل نرخ سود، زدیاد قیمت‌ها است. روزنامه‌ی نیویورک تا به امروز "آئین روز" را چنین خلاصه میکند:

"آئین صنعتی روز بدین قرار است: هر زمان که میتوانید قیمت‌ها را بالا ببرید. سرمایه‌داران برای ازدیاد سود، در بالا بردن قیمت‌ها شتاب مینمایند... و با توجه به سطح بالای بیکاری، بیش‌بینی مینمایند که آهنگ‌رشد دستمزدها کندتر از آهنگ‌رشد قیمت‌ها خواهد بود."

بدین ترتیب، با توجه به آنچه که گفته شد، بررسی اوضاع اقتصادی دهه‌ی ۷۰ لزوماً باید علل تنزل نرخ سود را توضیح دهد. در عین حال نباید از نظر دور داشت که این اولین بار نیست که در طول تاریخ سرمایه‌داری، تنزل نرخ سود سرمایه‌گذاری و بحران را بدنبال آورده است. در ۱۵۰ سال اخیر بحران‌های متعددی - با شدت و ضعف‌های متفاوت - جهان سرمایه‌داری را در خود فرو برده است. "رکود بزرگ" سالهای ۱۹۳۰ شناخته شده‌ترین و تا به امروز شدیدترین بحرانی است که سرمایه‌داری بخود دیده است. اما قبل از ۱۹۳۰ نیز دوره‌های رکود با همگی فحایع و بدیختی‌هایش برای اکثریت جامعه گریبانگیر سرمایه‌داری شده است. یکی از فحیعت‌ترین نمونه‌ها، رکود سال ۱۸۷۰ در آمریکا است. مورخین، تا قبل از سال ۱۹۳۰ بحران ۱۸۷۰ را "رکود بزرگ" نام گذاری کرده بودند. بودتسلر دوره‌های "شکوفایی - اریح سرمایه‌داری، در آخر هر دوران رکود و نمایان شدن اولین آثار شکوفایی اقتصادی‌دانان و ایدئولوگ‌های بورژوازی بشارت یافتن راه حل نهایی برای پیش‌گیری از رکود آینده را میدهند. اما تکیه بر واقعیت‌های تاریخی، و آخرین نمونه‌های آن بحران اخیر، برای اثبات بوجی ادعاهای سخنگویان سرمایه‌داری کافی نیست. باید به تئوری و تحلیلی که میتوانند علل گرایش نزولی نرخ سود را، علیرغم دخالت‌های دولت در امور اقتصادی از طریق سیاست‌های اصلاحی نوع کینز، توضیح دهد، پرداخت. بخش بعدی مزوری است بر این تئوری.

گرایش نزولی نرخ سود

در نظام سرمایه‌داری، علت اساسی گرایش نزولی نرخ متوسط سود، گرایش معسودی کپی‌آلی سرمایه است. ترکیب‌آلی سرمایه، نسبت متوسط سرمایه‌ی ثابت (ماشین‌آلات و مواد اولیه‌ی لازم برای تولید) به سرمایه‌ی متغیر (دستمزد کارگران و یا بطور کلی مخارج نیروی کار) نقشی کلیدی در تعیین نرخ سود متوسط دارد. میدانیم که دستمزدها کارگران - مخارج نیروی کار - معادل ارزش مبادی

دله‌ی نیروی کار خریداری شده در بازار میباشد. یعنی برابر ارزشی است که برای بازسازی این نیروی کار (با توجه به شرایط اجتماعی حاکم) لازم است. حال اینکه همین نیروی کار در جریان تولید، ارزشی بیش از آنچه که برای خریدش پرداخت شده، تولید مینماید. کل ارزش تولید شده توسط نیروی کار را با $S+V$ نشان میدهیم که در آن (سرمایه‌ی متغیر) معادل ارزش پرداختی برای خرید نیروی کار و معادل ارزش اضافی تولید شده توسط این نیروی کار میباشد. بنابراین سود متوسط برابر است با $\frac{S}{V+C}$ و یا $\frac{S}{1+C/V}$ میباشد.

اما این فقط سود متوسط اجتماعی است و S و V مقادیر متوسط در سطح کل جامعه هستند. هر سرمایه‌دار میکوشد تا سود خود را حداقل در سطح متوسط یا در صورت امکان بالاتر از آن نگاه دارد. برای اینکار گذشته از تشدید استثمار کارگران، بکار بستن تکنولوژی پیشرفته و ماشین‌آلات پیشرفته‌تر تولید ضروری است. در واقع عموماً از این طریق است که میتوان حجم تولید را نسبت به نیروی کار مصرف شده (تعداد کارگران شاغل) بطور قابل ملاحظه‌ای بالا برد، که این خود بمعنای پائین آوردن خرج تولید نسبت به خرج تولید اجتماعی است. با تنزل هزینه‌ی تولید سود کسب‌شده از متوسط سود اجتماعی بیشتر میشود. بدین ترتیب هر سرمایه‌دار که بخواهد ادا‌های حیاتی سودآور خود را تضمین کند مجبور به افزایش سرمایه‌ی ثابت خود، از طریق کسب تکنولوژی پیشرفته و ماشین‌آلات، میباشد. طبیعی است که چنین افزایش بنوبه‌ی خود افزایش کل سرمایه‌ی ثابت اجتماعی را بدنبال می‌آورد و باعث افزایش نسبت‌آلی سرمایه (۱) در سطح کل جامعه میگردد، اما معود (۲)

در فرمول سود متوسط، تنزل این سود را بدنبال می‌آورد. بنابراین کوششی که هر سرمایه‌دار برای بالا بردن سود موسسه‌ی خود میکند (یعنی بردن سرمایه‌ی ثابت) در سطح کل جامعه به صورت تنزل سود متوسط بروز مینماید، که این بنوبه‌ی خود، در طول زمان، به عاملی جهت پائین آوردن سود هر یک از موسسات تبدیل میگردد. دینا میک نرخ سود متوسط اجتماعی در جهت عکس دینا میک سود هر یک از اجزاء سرمایه‌دار جامعه حرکت میکند.

البته باید توجه داشت که با بالا رفتن ترکیب‌آلی سرمایه (ازدیاد سرمایه‌ی ثابت C) باآوری کار نیز بالا رفته و در نتیجه مقدار متوسط ارزش‌افزایه تولید شده (S) نسبت به مقدار متوسط سرمایه‌ی متغیر (V) افزایش پیدا میکند. همان‌طور که از فرمول سود متوسط بر میآید، ازدیاد نسبت (۲) فوق -

الذکر به رشد این سود کمک کرده و از این طریق موجب بحران بخشی از تنزل آن میگردد، یعنی آن بخش از یکروز کار که صرف باز خرید نیروی کار مصرفی در آن روز نمیکرد تنزل کرده و در نتیجه بخشی که مولد ارزش اضافی است، طولانی‌تر میشود. اما چنین روندی

نمی‌تواند بطور مداوم ادامه یابد و بحرله‌ی اشباع می‌رسد. در این مرحله، بهمان نسبت که از طول زمان کار کاسته می‌گردد، کاهش بیشتر آن دشوارتر می‌گردد، بطوریکه برای کاستن چند دقیقه‌ی آن باید آنچنان حجم سرمایه‌ی ثابت را افزایش داد و آهنگ تولید را تسریع کرد که مخارج سنگین آن و همچنین مقاومت کارگساران اضافه سود را خنثی میکند. بعبارت دیگر اگر چه کسب تکنولوژی پیشرفته با بالا بردن بار آوری کار به کاستن طول زمان کار لازم برای نیروی کار میانجامد، اما، اولاً این زمان کار به قدر نمی‌رسد و دوماً بهمان نسبت که این زمان کمتر است، مخارج چند دقیقه کاستن آن نیز بیشتر است. این مطلب موجب میشود که رشد بارآوری کار نتواند نهایتاً جلودار گرا- بیش نزولی نرخ سود گردد. و دیر یا زود رشد نسبت آلی سرمایه $(\frac{C}{V})$ ، از رشد بارآوری $(\frac{C}{V})$ پیشی گرفته، و گرایش نزولی نرخ سود محسوس می‌گردد.

طبیعی است اگر گرایش نزولی نرخ سود تا حد نهایی ادامه یابد، یعنی فرضاً سود متوسط اجتماعی بطرف صفر میل کند، امکان انباشت ارزش اضافی منفی شده و اساس نظام سرمایه‌داری از مکانیزم های دفاعی خاصی برای مقابله با چنین گرایشی استفاده میکند. یعنی زمانیکه نرخ سود از حد معینی پائین تر رود، نظام سرمایه‌داری عکس العمل نشان میدهد؛ با این هدف که بر نزول نرخ سود مهمیز زند و شرایط اوج مجدد نرخ سود متوسط را مهیا کند. برای تحقق چنین شرایطی لازم است که نسبت آلی سرمایه شدیداً کاهش یابد، یا بزیان دیگر سرمایه‌ی ثابت اجتماعی شدیداً کاهش یابد. دورانه‌ی رکود اقتصادی، نقشان در نظام سرمایه‌داری جلوگیری از رشد مطلق و بنا براین کم کردن عملی و نابودی بخش وسیعی از سرمایه‌ی ثابت اجتماعی و در واقع تحقق پیش شرطها نیست که با بالا بردن نرخ سود، رونق دوباره‌ی برون ای نظام بحران زده، ببار آورد. در بحرانهای رکودی ورشکستگی تعداد زیادی از شرکتهای و موسسات سرمایه‌داری و جذب آنها توسط رقبای قویتر، که خود بمنزله‌ی نوعی تصفیه‌ی سیستم از عناصر ضعیف تر سرمایه‌داری است، باعث نابودی حجم قابل توجهی از سرمایه‌های ثابت می‌گردد. اینجا منظور نابودی فیزیکی سرمایه‌ها نیست، بلکه کم ارزش شدن مایملک موسسات ورشکسته است که خود را در تنزل فاحش قیمت فروش آنها به موسسات قویتر سرمایه‌داری بیان میکند. بدین ترتیب زمینه‌ی ازدیاد نرخ سود برای این موسسات قویتر، که از بحران جان سالم بدر می‌برند، فراهم میشود. بعنوان مثال در بحران سال ۱۹۲۹-۱۹۳۲، در جریان ورشکسته شدن شرکتهای سرمایه‌داری، سرمایه‌ی ثابت حدود یک سوم تنزل نمود. از جانب دیگر بحران رکودی ورشکستگی موسسات سرمایه‌داری موجب ازدیاد شدید بیکاری و در نتیجه پائین آمدن قیمت نیروی کار می‌گردد. علاوه بر این، شدت بیکاری نسبت کار-

فرمایان را در فشار بیشتر بر کارگران جهت تسریع آهنگ تولید و تشدید استثمار بسیار می‌گذارد. همه‌ی اینها شرایط سودآوری سرمایه را بهبود بخشیده و موجبات رشد دوباره‌ی نرخ سود را فراهم می‌آورد.

بحرانهای رکودی، علیرغم اینکه برای اکثریت جامعه فقر و بیکاری وحشتناک بسیار می‌آورد، از ضروریات ماهوی، و از نتایج غیر قابل اجتناب دینامیک نظام سرمایه‌داریست. بعد از هر دوره رکود، دوران رونق و پس از هر دوره رونق، دوران رکودی نهفته است. حیات سیستم بدون تداوم تناوب فوق امکان پذیر نیست. این مسأله آنقدر روشن است و تجربه شده که حتی اقتصاددانان طرفدار سرمایه‌داری نیز آنرا نفی نمیکنند. البته ایشان گناه این تناوبها را به گردن ایده‌آل نبودن شرایط رقابت آزاد جهان سرمایه‌داری می‌اندازند. بنظر ایشان در شرایط ایده‌آل

رقابت آزاد، در شرایطی که همه‌ی خریداران و فروشندگان از تمامی قیمتها کاملاً مطلع بوده و قیمتها فقط تابع عرضه و تقاضا باشند نقطه‌ی تعادل ایستایی برای کلیت نظام وجود دارد. یعنی دورانه‌ی تناوب را میتوان از بدین برد و اقتضاد را در نقطه‌ی تعادل ساکن نمود. اما از آنجا که رقابت کاملاً و مطلقاً آزاد نیست و شرایط ایده‌آل فراهم نیست؛ چنین تناوبهایی اجتناب ناپذیر هستند. (جدیدترین انواع این مهملات در سالهای اخیر تحت عنوان "تئوریهای تعادل" EQUILIBRIUM THEORIES ظهور نموده‌اند.)

دورنمای آینده

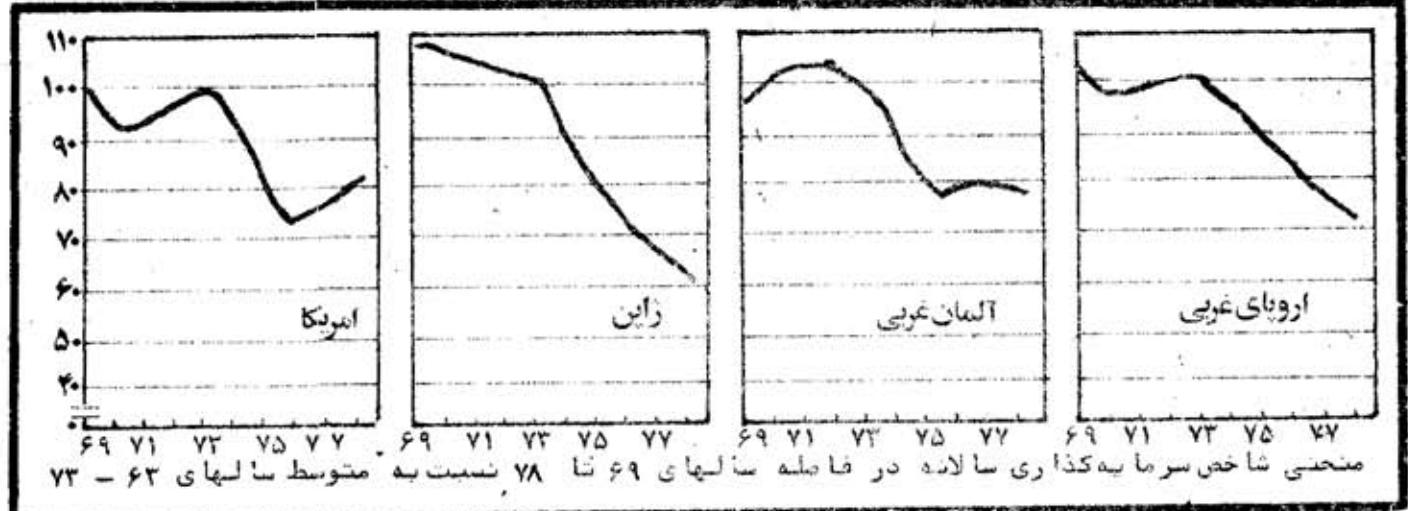
اکنون باید به امکاناتی که سرمایه‌داری برای خروج از بحران کنونی دارد اشاره کنیم. روشهایی که در دهه‌ی ۷۰ برای جلوگیری از تنزل نرخ سود در پیش گرفته شده است، اکثراً از نابود کردن سرمایه ثابت و ایجاد شرایطی که ورشکستگی گسترده را ایجاد نماید، حذر کرده‌اند. در مقابل، این روشها منجر بسه ظهور تورم و رکود همزمان (STAG-PLATION) و مزمن گشته که دامنگیر تمامی جوامع سرمایه‌داریست، و اقدامات دولتها در کنترل این پدیده، تاکنون بی نتیجه مانده است. سئوالی که امروزه مطرح میباشد اینست که آیا سرمایه‌داری اینبار میتواند از تشدید بحران تا حد ورشکستگی گسترده جلوگیری کند، و با اعمال سیاستهایی از نوع کینز گرایی خود را برهاند؟ آیا نظریات کینز اینبار به تخفیف بحران کمک جدی خواهند نمود و یا اینکه کارآیی خود را از دست داده‌اند؟ بر اساس نظریه‌ی کینز، بطور خلاصه، در دوران های رکود سرمایه‌گذاری و ازدیاد بیکاری، دخالت در امور اقتصادی از طریق افزایش مخارج دولتی انجام میگیرد که این اولاً باعث جذب بخشی از نیروی کار و جلوگیری از طغیانهای حاصل از بیکاری و فقر میگردد و ثانیاً با ازدیاد قدرت خرید، ولو بطور موقت، و بسال-

بردن سطح تقاضا در جامعه، امکان بقا و مست
بخش وسیعتری از موسسات سرمایه‌داری را در مقا
بل بحران بیشتر نموده و از ورشکست شدن
آنها جلوگیری میکند. البته کسینرکرایسان
واقع بین ادعا نمیکنند که اعمال چنین
دخالت‌هایی تناوب دورانیهای رکود و شکوفایی
اقتصاد سرمایه‌داری را از بین میبرد، بلکه
مدعیند که این سیاستها بحران را تخفیف
میدهد و نتایجی را برای جامعه تا آن حد
تحمل پذیر منماید که موقعیت انفجاری (همانند
سالهای ۲۹-۳۰) ایجاد نگردد، و همچنین
معتقدند که کسر بودجه‌ی ناشی از مخارج
دولتی دوران رکود را میتوان در مرحله‌ی
بعدی، دوران شکوفایی، از طریق کم کردن
بودجه جبران نمود.

اما در بحران کنونی سیاستهایی از نوع
فوق نتوانستند نتایج مطلوب را بساز
آورند و کمکی به خروج از بحران نمایند.
اولا تا مین افزایش مخارج دولتی - افزایش
بودجه - از طریق فروش قرضه و همچنین از طریق
ازدیاد حجم پول در گردش (جاب‌استکاس) انجام
میکرد که این خود معادل انتقال بخش
از ارزش‌افزایی تولید شده در جامعه به
خرانه‌ی دولتی است. نتیجه‌ی طبیعی اینک
حجم ارزش‌افزایی کمتری برای سرمایه‌گذاری
بخش خصوصی باقی خواهد ماند و سرعت سرمایه‌گذاری

انگلیس در اینباره چنین اظهار نظر میکند:
"ما فکر میکردیم که با کاهش مالیات و
افزایش مخارج دولتی میتوان از رکود
خارج شد و بیکاری فزاینده را محدود
نمود. اما، امروز با کمال صراحت
اعلام مینمایم که این تفکر از بس
رفته است. در گذشته نیز، این
سیاست از طریق تزریق مقدار بیشتری
نورم در اقتصاد به نتیجه میرسد، تورمی
که در قدم بعدی، بیکاری بیشتری را به
دنیا داشت... دنیای راحتی که شما
قول دوام همیشگی را داده بودید،
دنیایی که در آن با یک صریحی قلم
صدر اعظم کار برای همگان تا میسر
میشد، گذشته است."

نقل قول فوق ناامیدی سرمایه‌داری را از راه‌حل
های کسینری بیان میکند. اگر چه این راه‌حلها
احتمال وقوع بحران شکننده و سریعی از نوع
سالهای ۲۹-۳۰ را کم میکند، اما همانطور که
گفته شد ریشه‌ی بحران را از بین نمیرد. بنا
براین در سالهای آینده نیز شاهد فرو رفتن
مداوم اقتصاد سرمایه‌داری در رکود خواهیم بود.
سرمایه‌گذاری همچنان درجا خواهد زد، بیکاری
و تورم تشدید خواهند شد و به موازات آن نیز



از قدرت خرید زحمتکشان کاسته خواهد شد. اما
این روند برای مدت زیادی نمیتواند ادامه
یابد و به احتمال قوی در آینده نزدیک تورم
چیننده و بی‌اعتنای اقتصادی همچنان عرصه
را بر سرمایه‌داران تنگ خواهد کرد که برای
بسیاری از ایشان راهی جز خروج از گردونه‌ی
تولید باز نخواهد ماند. بخشی از اقتصاددانان
سرمایه‌داری (و در راس آنها میلیتون فریدمن
و همچنین مشاورین اقتصادی ریکان) امروزه بی
برده از فوائد رکود - بعنوان جراحی لازم برای
نجات بیمار - صحبت میکنند و وقوع آنرا برای نجات
سیستم امری لازم و مثبت می‌شمارند. مساله -
۲۷ در صفحه

کندتر خواهد شد. نکته‌ی دیگر اینکه اعمال
این سیاستها منجر به تداوم نرخ بالای
از تورم گشته است. در واقع با رشد مخارج
دولتی تقاضای مصرفی جامعه بالا میسرود، و
عکس‌العمل کارفرمایان در مقابل چنین رشدی،
بالا بردن قیمت کالاها است. در دهه‌ی اخیر،
نتایج تورمی ازدیاد مخارج دولتی همچنان شد
ید و محسوس بوده است که سیاستمداران بیش
از پیش از ازدیاد بودجه بهره‌بر می‌کنند.
بنظر میرسد که سیاستهای کسینری، کسسه در
سالهای ۱۹۵۰-۱۹۶۰ موفقیت نسبی در
تخفیف بحرانها داشت، امروز دیگر معجزه‌ای
نمیکند. جیمز کلاهان، نخست‌وزیر سابق

مرکز بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

هشدار گروهی از

نویسندگان، حقوقدانان، دانشگاهیان و روزنامه نگاران

اخیرا اعلامیه‌ای به امضاء تعدادی از نویسندگان، روزنامه نگاران، حقوقدانان و دانشگاهیان منتشر شده است که بازتاب گسترده‌ای داشته است. حتی گفته میشود که آیت‌الله خمینی در ملاقات با گروههای مختلف در روز دوشنبه ۲۷ بهمن که در آن وی سؤال کرد "آیا حالا مثل سابق است؟" (جمهوری اسلامی سه شنبه ۲۸ بهمن) نویسندگان اعلامیه‌ی فوق را مخاطب قرار داده و این با توجه به انعکاس وسیع آن در مطبوعات و رسانه‌های خارجی چندان دور از ذهن نیست.

بهر جهت از آنجائیکه ما همواره بر ضرورت مبارزه‌ی دموکراتیک سخن گفته و خود نیز عمل کرده‌ایم از آنجا که در گذشته متعهد بوده‌ایم (و اکنون نیز هستیم) که این مبارزه باید با مواضع قاطع رادیکال و جب صورت پذیرد و بی‌چوجه جای سازش با حاکمیت بافشی نگذارد! و از آنجا که مواضع طرح شده در این اعلامیه را در این راستا مثبت و مترقی ارزیابی نمیکنیم به انتقاد آن اقدام میکنیم. به اعتقاد ما نکته‌ی بخصوص قابل ذکر در این اعلامیه (بویژه در تروایطی که نیروهای مختلف به یکی از جناحین حاکم دلپسته‌اند و دست‌اندرکار ایجاد توهمی جدید یکی در مورد ضد امپریالیست بودن بورژوازی و دیگری در مورد آزادیتوان بودن بورژوازی - برای توده‌های مردم هستند) اینست که هر دو جناح حاکم را مسئول سلب آزادیهای دموکراتیک از مردم و انحراف آنها از مبارزه‌ی ضد امپریالیستی دانسته و به افشای آنها پرداخته است.

همه یقین!

با حرکت انقلابی مردم مواجه شده‌اند در اتحادی با مبارکان دست در دست یکدیگر نهاده در تقویت جزئیات جریح، هر روز به نهادهای "شرابست" حساس که خود آفریده‌اند و معمولا از طریق بسیج جماعتی در این مورد خواران - توده‌ها را از ادامه‌ی حرکت انقلابی باز داشته‌اند. طبعی این مدت عملکرد جناحین حاکمیت آشکارا پس از کودتای بوده که پنداری، جز اینکه سر راه جنبش انقلابی مردم بگیرد و بیشتر جنبش دستاوردهای آنها به قهر یا از طریق فریب باز ستاند و فلسفه‌ای برای خود تفسیر کرده است. بر سر بردن خطوط اصلی خودکامی هم از توده‌ها کاربش و تجاوزات مکرری که در این کارنامه‌ی در ساله بر حقوق انسانیت و اجتماعی مردم ما رفتند است متکمل نیست:

دو سالی از پیروزی جنبش انقلابی ایران بر رژیم استبداد وابسته گذشته است. این دو سال مبارزات برای خلقهای ما در جهت سازندگی انقلابی فرصت بسیار گرانبها بیسی باشد که طی آن نه تنها هدفهای بنیادین مبارزات ضد استبدادی و ضد امپریالیستی خلقهای ایران تحقق یابد بل زمینه‌ای مساعد برای بسیج همه‌ی نیروهای انقلابی بمنظور پایه‌گذاری جامعه‌ای آزاد و مستقل فراهم شد. اما متأسفانه جنبش ما، جناحین حاکمیت موجود در طی این دو سال - در همان ل که هر یک از آنها به نیت مطلق کسردن طلب دار و دسته‌ی خویش در مبارزه‌ای مستقل بر فرق جناح مقابل کوبیده - هر گاه کند

۱) قبضه شدن حاکمیت در دستهای نهادهای که اصولا منکر توانایی‌های توده‌ها در حاکمیت بر خویش است و در آنان به چشم مستی صغیر و

محمود مینکرد. بدینسان حق حاکمیت مردم که خواست اساسی جنبش بوده بکسر بر باد رفته است.

(۲) یا بهمال شدن حق انقلابی مردم ایران در تشکیل مجلس موسسان و تعدیل شدن این مجلس به مجلس نمایندگان جناح حاکم.

(۳) تعدیل شدن مجلس شورای ملی بسمه مجلسی خصوصی با انواع مداخلات غیر قانونی در جریان انتخابات و طرد کاندیداهای "غیر خودی" به انواع و اقسام بهانهها.

(۴) سرکوبی آزادیهای فردی و اجتماعی و در مرتبهی نخست محو کامل آزادی بیان و قلم و تحمات.

(۵) تعطیل احزاب و جمعیتها و سازمان های سیاسی مخالف و اشغال مسلحانهی مراکز آنها.

(۶) تعطیل مطبوعات آزاد و قبضه کردن موسسات مطبوعاتی و دخالت هیات حاکمه تا حد عزل و نصب هیات تحریریه و مسئولان آنها.

(۷) حمله به شوراها و کارگری و کارمندی و جلوگیری قهرآمیز از تشکیل های آتسان و برقراری محدود اختناق در محیط های کار.

(۸) امحاء امنیت قضایی و ایجاد هرج و مرج و بیعدالتی بجای کمک به استقرار فوهای قضائیه مستقل و مبتنی برحاکمیت مردم.

(۹) از بین بردن امنیت شغلی از راه قرون وسطایی تقشیر عقاید و تعطیل عمدهی دهها هزار نفر از دانشگایان، معلمان، کارگران و کارمندان مبارز.

(۱۰) سلب حقوق انسانی و اجتماعی زنان و تشدید استثمار آنان.

(۱۱) سرکوبی وحشیانهی مبارزات برحق خلقهای ایران و بویژه خلق کرد که قتل عام "قارنا" و "ایندرقات" تنها دو نمونهی افشاء شدهی آن است.

(۱۲) انباشتن زندانهای آریا مهری از مبارزان و آزاد اندیشان و اعمال شکنجه در مورد آنها.

(۱۳) تعطیل دانشگاههای سراسر کشور و تخریب پایه های آموزش عالی و عداوت و عناد آشکار با دانش و فرهنگ و هنر.

(۱۴) ناتوانی در حل معضلات سیاست خارجی و کثافت شدن به جنگ تحمیلی که حاصل آن تا بدینجا، اشغال بخش مهمی از خاک مسلمانان، دست رفتن صنایع اساسی و پالایشگاهها، مسان، وارد آمدن چندین ده میلیارد تومان زیان مالی، بی خانمان شدن حدود دو میلیون تن از هموطنان بی گناه و به خون غلطی شدن هزاران تن از جوانان وطن است.

(۱۵) پیوسته سیاست انحصار طلبی تا حد ممانعت از شرکت مردم و نیروهای مترقی در دفاع از خود در برابر تجاوز خارجی.

(۱۶) سلب حسی اعتبار و بازخواست توده های مردم از حاکمان ناتوان بی کفایت به بهانهی شرایط جنگی.

(۱۷) بهره برداری از مساله ی کروگانها در جهت قریب توده ها و منحرف کردن مبارزات آنها. برگرداندن افکار عمومی جهان بر ضد انقلاب ایران و لووت کردن مبارزه ی

ضد امپریالیستی مردم.

(۱۸) ورشکستگی کامل اقتصادی و کاهش ارزش پول کشور. باثین آوردن قدرت خرید مردم از یک سو و گومک آشکار به تشدید گرانسی و ایجاد بازار سیاه از طریق سیاستهای غلط اقتصادی.

(۱۹) ناتوانی فضاحت بار در ارائه ی برنامه های حداقلی برای تجدید ساختمان بنیادی جامعه، تامین کار و مسکن و دیگر نیازهای اساسی مردم.

(۲۰) گسترش میلیونی خیل سیکاران.

(۲۱) تشدید رکود فعالیتهای کشاورزی و دامداری به سبب نداشتن برنامه های درست در مورد زمین و بیلاکلیفی کشاورزان، که نتیجه ی آن جز افزایش واردات کشاورزی و وابسته تر شدن کشور نیست.

اینها و دهها نمونه ی دیگر شمه شمی از مماشیی است که میهن ما در این دو ساله ی حکومت حاکمان جدید بدان دچار شده است. در چنین شرایطی نه فقط آزادی و استقلال که از هدفهای بنیادین جنبش انقلابی ایران بود بسمه دست نیامده است بل بی محامله باید گفت که ادامه ی این اوضاع تا بسا مان ممکن است کشور را به جایی برده که تمامیت ارضی آن نیز از سوی دشمنان خارجی تهدید در معرض خطر قرار گیرد و سرانجام شاهد معالجه ی بیگانگان بر سر خانه ی خود شویم.

ما نویسندگان، حقوقدانان، دانشگایان و روزنامه نگاران، امضاء کنندگان این هشدار، با الهام از آگاهی روزافزون توده ها، ضمن اعتراض به سیاستهای خانه جراب کن و تجاوزات مکرر حاکمیت فعلی به حقوق و آزادیهای مردم، در نهایت شکرانی هموطنان را از خطرات عمیقی که در کمین میهن و سرنوشت انقلاب ما نشسته است آگاه میکنیم و از همه ی مردم ایران، همه ی نیروهای منهد و مترقی و آزادخواه میخواهیم که با متشکل کردن نیروهای خود و وحدت عمل در جهت رسیدن به هدفهای دموکراتیک و ضد امپریالیستی جنبش انقلابی ایران بسمه مسئولیت تاریخی خویش عمل کنند و مهمن و انقلاب را از سقوط مرکبار در ورطه ی سیاهی که زیر پایمان دهان کنوده است نجات بخشند. ورطه ی که ارتجاع با همدستی عمال امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا و همکاری دارودسته های بی که سنام دفاع از سوسیالیسم ولی بمنظور بدنام و خدشه دار کردن مبارزات برحق سوسیالیستی در واقع بصورت عمال چشم و گوش بسته ی یک قدرت خارجی عمل میکنند ما را شنایان بسوی آن مبراند. ورطه یی که پایان آن جز تلاش و تجزیه ی این وطن نیست.

ما امضاء کنندگان به ترتیب حروف الفبا (فریدون آدمیت، عبدالحمید ابوالحمید، علی الله احسانی، هادی اسماعیل زاده، کیشی اعتماد، علی اکبر اکبری، ناصر پاکدامن، باقر برهام، سزرک یورجعفر، نسیم خاکسار، مهدی خانسایا، شهرانی، عبدالحمید روح بخشان، کامبیز روستا، فریبرز رئیس دانا، غلامحسین

بازهم...

و چه بنا نمود و کیفیت شرکت کمونیستها در این انقلابهای سیاسی است که اعتماد بخش بزرگی از توده‌های مردم را متوجهی آنها خواهد کرد. صرف سازماندهی و ارائه برنامه، هر چند درست و بجا، کافی نیست. در حرکت واقعی اجتماعی است که توده‌های مردم مشی عملی و نه صرفاً برنامه‌ای ارائه شده از جانب نیروهای سیاسی را ارزیابی خواهند کرد. و بالاخره کلامی نیز در مورد تفکیک دفاع از حق و دفاع از موجودیت اضافه کنیم. ما باین مسأله در صفحه‌ی چند پاسخ پرداخته‌ایم. در اینجا تاکید میکنیم که بدون تشخیص این مسأله سردرگمی عارض خواهد شد. در همانجا مثال آورده‌ایم که دفاع از حق بیستروان مذاهب مختلف در انجام فرائض مذهبی خود به منزله‌ی دفاع از موجودیت آن مذاهب نیست. کمونیستها نظر خود را در مورد مذهب با تبلیغ و ترویج و روشنگری مطرح میکنند و نه با خراب کردن و سوزاندن مساجد شیوه احیاناً الله خان. بیاد داریم که هنگامیکه حکمت خسرو خاوری زکادری‌های حزب توده توسط شاه دستگیر شدند و حکمت جو ریز شکنجه سپید شد، ما به شدیدترین وجهی رژیم شاه را محکوم کردیم. این امر با نظر بسیار نامساعد و مخالف ما با حزب توده منافات نداشت. در همان زمان سازمانهای ما لوگتست کوشیدند این افسوس‌ناک ما را دفاع از حزب توده تلقی کنند. امری که البته با هزار تن سریشم نیز بنا نمی‌چسبید. نظیر همین برخورد را امروز متأسفانه مشاهده میکنیم که هر سازمان در کمال کونه بینشی مدافع آزاد شدن زندانی سیاسی سازمان خود یا نزدیکان خود است و حال آنکه هر انسانی هر نوع تفتیش عقاید و هر نوع حسرت تبعید بسر مبنای عقیده‌ی سیاسی را محکوم و مطرد میدانند. اگر ما خواهان محکومیت عوامل رژیم شاه مخلوع هستیم این امر نه بخاطر عقیده‌ی این عوامل بلکه بخاطر جنایاتی است که مرتکب شده‌اند و گرنه باید بساط تفتیش عقاید را براه اندازیم و هر بینوایی را که در درون مکتب طرفدار شاه است مثله کنیم. حال آنکه ما طرفداران شاه را بخاطر جنایاتی که کرده‌اند، و نه دلایستگیشان به شخص تشخیص آریا مهر معدوم محکوم میکنیم و معتقدیم برای این جنایات باید مجازات شوند. بهمن سباق توضیح داده‌ایم که شخصی مثل قصب زاده را به لحاظ خیانت‌هایی که کرده‌است محکوم میدانیم و نه به شیوه‌ی حزب جمهوری اسلامی بخاطر اختلافات او با این حزب و عقاید شخصی اش. متأسفانه این مسأله برای یک فسرود پیشرفته از نظر شعور سیاسی جز بدیهیات است. سها و عمداً بقدری مورد بی دقتی قرار گرفته است که تا سفاک است. تا آنجا که ست که با این عمر برای گمانشکه مدعی هستند. متأسفانه تا بهت کرد تفتیش عقاید سوا از آنجا که از احوال است و یا دفاع از حق و با دفاع از آن است.

و تا سفاک‌تر آنکه کمتر کسی است که خود بخورد این مسأله را تشخیص ندهد ولی مخالفت با آنها نه بخاطر فقدان شعور بلکه بخاطر بدآبوزی و گمراهی‌هایی است که تروریسم استالینیستی بخاطر توجیه خود میکنند و میکنند که آنها تیت را بعهده توحش برد: هر که با ما نیست بر ماست، دشمن ماست. و خون همسایه دشمنان ما نیز البته حلال است. بدین ترتیب هر سازمان، گروه یا فرقه فقط برای خود حق حیات قابل است. شمشیر قاتل از بیروان شاه، جمهوری اسلامی، روبرو نیستیم، ترورسکیم شروع کرده و بالاخره به اندرون به جناحهای مختلف درون کمیته‌ی مرکزی میرسد. آموزش کارکمپرولتاریا نسخه‌ی اصل این مشی را ارائه داده است چگونه میتوان از او مرخصی تخطی کرد.

اما خوب یا بد، اگر نه علم و هوشیاری، پس مبارزه‌ی واقعی اجتماعی این بدآموزیها را تصحیح خواهد کرد. بدآموزان مجبور خواهند بود که یا بهوش آیند و یا بکناری برتاب شوند. استقلال روزافزون نیروهای چپ از تفکیک مشی مارکسیست لنینیستی یا مشی استالینیستی، از معرفی چهره‌ی دموکراتیک کمونیسم و دوری از تروریسم معرف این واقعیت است که جنبش کمونیستی ما در راه دیدن دن مسیر اصلی مبارزه است. شتاب این حرکت به کوشش همی، ما به بیگنبری در انجام وظایف و ایستادگی در مقابل بدآموزان بستگی دارد. ما بدون تردید دودادای سهم گوناگونی نخواهیم کرد.

(*) در اینجا توضیح نکته‌ای ضروری است. عده‌ی ممکن است بمانند سراد بگیرند که این نحوه‌ی برخورد از جانب یک حزب کمونیست درست است و ولی در مورد یک سازمان کمونیستی کوچک صدق نمیکند. این عده معتقدند که در این صورت چنین سازمانی قادر به حفظ همونی خود در مبارزه‌ی دموکراتیک نبوده و بزیر پرچم بخشها بی از بورژوازی و خرده بورژوازی کشیده خواهد شد. کسانیکه چنین استدلال میکنند، باین مسأله توجه نمیکند که این امر در صورتی اتفاق خواهد افتاد که یک سازمان کوچک وارد یک جنبه‌ی اشتقاقی با بخشهای دیگر شوند. مثلاً در شرایطی که تعارض مبارزه علیه بیکاری و گرانی بسج کشنده است، نمیتوان به صرفاً اینکه ممکن است بورژوازی هم چنین شعاری طرح کند، از طرح آن طفره رفت. کمونیستها باید ضمن شرکت فعال در مبارزات توده‌ها و طرح و تبلیغ خواسته‌های بحق آنها، در عمل گدایان بودن ادعاهای بورژوازی را افشا کنند.



وزندگان ...

هایی هم که از البکرها و صدامهای "ضمد امپریالیست" حمایت کردند در آنسوی مرزهای ما در گور خفته اند. و نزدیکتر بیابیم، فدائیان اکثریت که به کدایی و در یوزگسی "ضدامپریالیسم" در آستانهای خرده بورژوازی حاکم سر تعظیم فرو آورده اند چه نصیبشان شده جز رفتار یک ارباب یا رعیتش؟ جز لطفی که یک خرده بورژوازی صرفه در حق یک گدا میکند و صدقهای بوی میپردازد؟ هر قدر هم این خرده بورژوازی مرتجع حاکم لطفش زیاد باشد فقط تا هنگامی لطف دارد که تو گدا باشی، در غیر اینصورت چنان لگدی بتو خواهد زد که به آغوش بورژوازی پناه ببری. و جز این چه نصیبشان شده جز نفرت توده های کرد، ترکمن، و بسیاری از کمونیست ها و کارگران؟

باور کنید رفقا! کمونیستها به ما حیان قدرت، یعنی ما حیان قدرت سیاسی حاکم، قدرتی که سرانجام باید بدست قدرت مند پرولتاریا سرنگون و درهم شکسته شود، تکیه نمیکنند. چه توقعی دارید؟ که خرده بورژوازی حاکم در این راه، یعنی در راه انقلاب پرولتاریا توده های زحمتکش را آن همگام شود؟ مگر یک انقلاب واقعی بالاخره نباید دولت وقت را بهم بکوبد؟ و مگر خرده بورژوازی حاکم بتواند در این راه حتی گام کوچکی بردارد؟ با چاقو دهنه ی خودش را می برد؟!

چند پاسخ ...

و یا از اورسواتری چون بختیار کشانده شوند. بدیل چپ هیچگاه قادر نشد خود را بدست عرصه کند. مقصر کیست؟ حجت الاسلام غفاری! آن بخش از نیروهای مردم را که موضع قاطع ندارند و چه وسیع است این بخش - تنها با ارشادی برنامه و مطرح شدن مشابهی یک بدیل میتوان به راهی انقلابی گشاند. رفتن زیر عبای بهیستی یا بال بینی مدر هیچ چیز حقارت و گمراه کردن مردم و ایجاد توهم در آنها به ارمغان نخواهد آورد. خودسئوال کن چرا بخش بزرگی از توده های مردم فریب بینی صدر را میخورند. چرا آن بخش از توده ها که از جناح حاکم روی بر میگردانند بجای حرکت به چپ مجددا بسوی بینی صدر میروند؟ و بیاد داشته باش که در این بخش از توده های مردم، زحمتکشان نیز فراوانند. کسانی نیز وجود دارند که بالقوه ی قابلیت حرکت به سمت چپ را دارند. چرا چنین نشده است.

۲- سئوالات تو فراوان است و برخی دیگر از آنها را باید جواب داد. اینکار را به فرصتهای آینده موکول میکنیم. در حد امکان در شماره های آینده، در متن مقالات و یک صفحه ی چند پاسخ انجام خواهیم داد.

سرمایه داری جهانی ...

ایشان چگونگی کنترل اوضاع در چنین رکودی است.

اما اینکه ادامه ی وضع اقتصادی کنونی احتمال رکودی عمیق و ورشکستگی گسترده را زیاد میکند و اینکه سرمایه داری را بیشک در لحظاتی بسیار تاریکی فرو خواهد برد، لزوما بمعنسی درهم شکسته شدن سامانه ی فوق الذکر نیست. وقوع بحران اقتصادی شکننده برای ایجاد موجهای شکننده در سرمایه داری، برای سرنگ آنکلیخته شدن نظام سرمایه داری، شرطی لازم است. و این در واقع اینک نیروهای ضد سرمایه داری و کمونیست ها چه عکس عملی نمایند یا نه و چه سیاستی را در پیش گیرند، در قدرت و همین ضربه های که بر پیکر سرمایه داری وارد خواهد آمد، تعیین کننده خواهد بود.

هشدار ...

ساعدی، محمد علی سیانلو، سعید سلطانپور، احمد شامی، احمد شایگان، علی شیرازی، فرج الله صبا، جواد طالعی، احمد طهماسبی، سیرین علی شاد، م. قاشد، احمد کریمانی، حکاک، عاطفه ترکمن، هوشنگ گلشیری، فیروز کوران، جواد دهانی، مسعود مهاجر، نعمت میرزا زاده، سعید ناشینی، هانا ناظمی، بهمن نیرومند، ناصر وثوقی، منوچهر هلندار خانی، محسن یلفانی.

ادامه دارد

فدائیان اسلام ...

(۷) "برادر محمدمهدی عبدخدایی، از اعضا، اولیه ی فدائیان اسلام" در مقاله "فدائیان اسلام و دکتر سیدحسین فاطمی" مینویسد: "مرحوم دکتر فاطمی متهم است که عمل تعدیم کرده است و یکبار در اصفهان مسیحی شده است" (پیام انقلاب، شماره ی ۲۱ مورخ ۵۹/۹/۱۲).

(۹) مقاله ی "آیت الله کاشانی و شهید مجتبی نواب صفوی" بقلم سید محمود کاشانی، مجله ی پیام انقلاب، شماره ی ۱۲ مورخ ۵۹/۷/۱۹.

(۱۰) مراجعه کنید به نامه ی نواب صفوی از زندان به "بدربرگوار حضرت آیت الله کاشانی" در ۱۶ بهمن ۱۳۳۰ در همان شماره ی مجله ی پیام انقلاب و نیز نامه ی مباحثه ی مورخ ۲۵ آبان ۳۱ نواب صفوی با روزنامه ی کیهان، در مورد تلاش آیت الله کاشانی برای رهائی اواز زندان، (در همانجا).

(۱۱) پیام انقلاب، شماره ی ۲۱ مورخ ۵۹/۹/۱۲

هدیه جمهوری اسلامی برای "مستکبرین"

شرعیه هم بصورت قانون درآمده است. این امر یعنی قانونیت بخشیدن به امری دینی است که طبق روایات نقل شده از سوی خستود حضرات معمولاً افراد متمول برای اینک عاقبت بخیر شوند و بخیال خود در آخرت هم از امکانات شمالی بهشت برخوردار گردند. میبایستی از درآمدهای هنگفت خود (دزدیههای قانونی و غیرقانونی) را بعنوان وجوه شرعیه در اختیار روحانیون میگذارند تا این قشر انکلی از جامعه هم که همواره نیکار است و دسته سیاه و سفید نمیزند از قبل این درآمدهای حلال کسب فیض کند.

بدین ترتیب همانگونه که در همدی جوامع سرمایه داری صاحبان سرمایه برای حفظ موقعیت خویش و کسب سود بیشتر همه نوع امکانات سرکوب و تحمیق را علیه زحمتکشان بکار میبرند، سردمداران رژیم جمهوری اسلامی هم بخاطر "بی علائگی" مفرطشان به دنیا و مادیات در کنار استفاده از همان امکانات سرکوب و تحمیق حتی حاضرند که بکار "الهی" (پرداخت وجوه شرعیه) را به یک اصل قانونی اجباری تبدیل نمایند و نوع جدیدی از مالیات را به انواع موجود اضافه کنند.

اطلاعات چهارشنبه ۵۹/۱۱/۱۵ با درج خبری کوتاه-شاخکاری بزرگ از صفهای شورائی نکهستان را بنده اطلاع مردم رسانده بدین مضمون گشته حضرات آئین نامه ای اجزائی قانون لغو مالکیت زلفی شهری را مغایر با موازین شرعی دانسته و اجرای آنرا تنها در مورد اموالی گنه از لزیق غیرمشروع مانند اختلاس، ربا و عدم پرداخت وجوه شرعیه بدست آمده باشد مجاز میدانند.

گرچه در شیفتگی حضرات و حکومت قسروان و سلطان پیمان نسبت به سرمایه و سرمایه داران و در دشمنی عمیقشان با لغو مالکیت خصوصی و زحمتکشان جامعه کمترین تردیدی نداریم و حتی تشخیص موری چون اختلاس و ربا را هم در حد ماهیت و لیاقت آقاییان نمیدانیم لیکن با فرض قبول این دو اصل بعنوان دلایلی برای لغو مالکیت ارضی شهری به اصل مسأله یعنی تالیل سوم که عبارت از عدم پرداخت وجوه شرعیه است میپردازیم. وجوه شرعیه یعنی

هفتس، زکوه، فطریه و... در حقیقت مناسبی از منی درآمد روحانیت است تا از طریق دریافت آن بدون کمترین زحمت و کسار از "مستکبرین" (یعنی سرمایه داران)، "مستضعفین" (یعنی زحمتکشان) را بشارت دهند که خواست خداست که تو همواره فقیر باشی و سرمایه دار همواره سرمایه دار باقی بماند. آقاییان قهقهه های شورائی نکهستان با قرار دادن مسأله عدم پرداخت وجوه شرعیه در کنار اختلاس و ربا بعنوان دلایل لغو مالکیت ارضی شهری یا یک شیر چند هدف را نشانه گرفته اند. اولاً برای خلق الله چنین وانمود میکنند که بلم میبای ربا خواران، اختلاس کنندگان و کیمانی را که وجوه شرعیه (یعنی سهم خودایشان) را نپردازند از حاکمیت محروم میکنیم. ثانیاً به مالیکن و تجار محترم نوید میدهند که بهیچ وجه نگران نباشید و با چرب کردن سبیل ما (پرداخت وجوه شرعیه) با خیال راحت بسبب مالیکت مشروع خود که از دسترنج زحمتکشان بدست آمده، همچنان ادامه دهید. ثالثاً به محاکم شرعیه اجازه داده میشود که با تکیه بر این اصول هر جنبنده ای که دست از پا خطا کرد را از تنها همتش مثلاً یک خانه ای دو اطاقه ساقط کنند. چرا که روشن است امکان اختلاس، ربا و پرداخت وجوه شرعیه تنها در بسبب قدرت سرمایه داران است و نه اکثریت جامعه که با اصلا مالک چیزی نیست و اگر هم باشد چنان ناچیز است که شاید تا بحال آقاییان طرفدار مستضعفین شرمشان میشد از اینکه دست طمع بسوی آنها دراز کنند. از این پس پرداخت وجوه شرعیه

رفقای هوادار! هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد.
کمکهای مالی خود را از هر طریق که میتوانید به ما برسانید.

توضیح

متأسفانه درج قسمت چهارم از مقاله ای "اعتمادات کارگری در لهستان" بعلت تراکم مطالب در این شماره منتشر نشد.

دو سال پس از قیام، این است مبارزها که در زمان تفنگ،

شکسته

گزارشی از يك تظاهرات موضعی

بمناسبت سالروز ۱۹ و ۲۲ بهمن يك تظاهرات موضعی از طرف رفقای هوادار، سازمان داده شد. این تظاهرات در ساعت ۳ بعد از ظهر از تقاطع انقلاب - شهید مجاهدات انهي آغاز گشته و بطرف چهار راه مصدق ادامه یافت. در مسیر تظاهرات اعلامیه ها و تراکت های سازمان و هواداران بخش گردیدند. شعارها عبارت بودند از:

- * پیام ما به بهمن، سردنایه آخر، علیه سرمایه دار، علیه امپریالیسم
- * در سال بعد از قیام، این است شعار حاکمان، زندان تفنگ شکنجه
- * هر دو جناح حاکم، دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه دار
- * در سالروز بهمن، روز قیام مردم، زندانی سیاسی، آزاد باید گردد.
- * حاصل جنگ فعلی، سرمایه دارانغیر، زحمتکشان، فقیرتر

این تظاهرات در چهار راه مصدق پایان یافت. بلافاصله بعد از ستقر شدن رفقای محلی های پلیس و کمیته و سپاه پاسداران به محل حاشیه تظاهرات رسیدند، بدین امید که بتوانند تظاهرات رفقا را بهم رده و عسدهای را دستگیر کنند که خوشبختانه امیدشان بر باد رفت و تظاهرات بدون کوچکترین تلفاتی با موفقیت خاتمه یافت.

در حاشیه...

حاضر شد و به دستکاری در آنها پرداخت. این ماشین زمان، سالهای گذشته را چنان درهم و سرهم و با سرعت میپیماید که چشم بشر قادر به تفکیک تصاویر و مناظر نیست: اول بهمن ۴۰ یا ۴۱، بنی صدر، دانشگاه، مصدق ۳۰، تبر، بزدی، چراغ خیابان، اول بهمن ۳۰ یا ۳۱، قلوه سنگ، نهضت آزادی، ۱۵ خرداد، قلب زاده، امینی، حبهی ملی، شاه و...

امروز عادل یا ظالم بودن انوشیروان فکر کمتر کسی را مشغول میکند، اما مردم در برابر مسایل دوران جدید تا این اندازه بی تفاوت نیستند. هر ورق سینما و هر سطر روزنامه، سندی است که بسندون اراشهی سندی مستدل تر نمیتوان اعمال آنرا انکار کرد. صدها هزار جلد تاریخ خنود بافتهی "مورخان" عصر پهلوی یک شیفته روانهی کارخانهی مقوا سازی شد و امروز بیشتر بن اعتماد به تاریخی است که کمترین خطا را داشته باشد. اگر حوادث مربوط به تجدید سوج جمهوریخواهی به سلطنت رضاخان و وقایع پشت برده - اما بسیار مهم - تاههای پیش از مرداد ۲۲ به اندازهی کافی برای مردم شکافته نشده دقیقاً به سبب منافع قشری است که تازه به حکومت رسیده، و گرنه آن اندازه منبع و مدرک در دسترس هست که نتوان هر کس را سر جای خودش نشاند تا مجال اعادهی حیثیت به عناصر نامطلوب تاریخ و سوار شدن بر ماشین زمان باقی نماند.

"مورخان" جدید اگر فشار شب اول قیام و عذاب آخرت برای دروغگویان را جدی نمیکیر - شد، دستکم گاهی بیاد کارخانهی مقوا سازی باشند.

(*) تاریخ به روایت حزب الله تاریخ تعلیماتی مدارس هم نشانی است. در کتاب تاریخ سوم راهنمایی - که حس آیت الله در ارتکاب موهبتی است دارد - مصدق در حکم شخصیت فرعی درجدهی شده است که چون بطور جدی دنبال عباقی آقابابان راه نمی افتد، با جار میشود دنبال کارش برود. در همین کتاب "انقلاب اسلامی" سال ۵۷ چنان به ۱۵ خرداد چسبانده شده که کوی بیازده سال از عمر ملت حذف شده باشد.



رفقا!

در تکثیر

و پخش رهائی

بگوشید!

برقرار باد اتحاد زحمتکشان ایران و عراق علیه

جنگ و تجاوز

در حاشیه رویدادها

استاد بنی صدر مرتکب تاریخ نویسی میشود

(بنی صدر که انگار کارنامه‌ی اردیبهشت گذشته‌ی خود و حزب جمهوری اسلامی را از یاد برده در آدامه‌ی همین مطلب میگوید: "رژیم نتوانست صحنه‌آرایی را کند میخواست بکند و ناکزیر شد که نیرو-های مسلح را به داخل دانشگاه بفرستد و با اینکار این یادگار ننکین را از خود در تاریخ برجای بگذارد.")

خوانندگان کارنامه‌ی رئیس جمهوری هنوز به هیچ منسی برای مطالعه‌ی عرض اندام آنزمان بنی صدر و نظایرات سازمان داده شده‌ی او دست نیافته بودند که فردای همان روز (۱۵ بهمن ۵۹) روزنامه‌ی انقلاب اسلامی تاریخ یاد شده را به ۱۳۳۰ یا ۱۳۳۱ تصحیح کرد (که در این تصحیح فراموش شد که مسالده‌ی بر سر کار بودن دولت امینی در سال ۳۰ یا ۳۱ را نیز توضیح دهند). اگر کار این تصحیح تاریخ همچنان دنبال شود، علی‌الاصول باید سید ابوالحسن بنی صدر، کودک نابغه، در ۱۴ یا ۱۵ سالگی پس از موفقیت در ورود به دانشگاه بیدرتگی به سازمان دادن اعتصاب-یاتی علیه رژیم شاه و ساواک تیمور بختیار پرداخته باشد.

این دیگر تاریخ نویسی یا حتی جعل تاریخ نیست. قضیه، ماشن زمان ا.ج.جی. ولز است که میتوان سوار آن شد و در طول زمان پس و پیش رفت، در حوادث سالهای گذشته

بقیه در صفحه ۲۹

اوایل روی کار آمدن رژیم جدید، صادق قطب زاده در یک سخنرانی برای کارکنان راد-یو-تلویزیون تراونامه‌ی انقلاب را اعلام کرد و با قلم کشیدن بر منارزات صد ساله‌ی مردم ایران گفت:

"ما یک انقلاب مفت کرده ایم، بی-م-اضافه‌ی اینکه شاه همرفته است."

مدتی پس از این تاریخ نگاری مفتخورانه، ابراهیم بزدی در مصاحبه‌ی ادعا کرد که در جریان قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ با سنگ‌لامپهای خیابان را میشکسته تا مانع حمله‌ی ارتش به مردم شود و مردم بتوانند در تاریکی پناه بگیرند. کسانی که دست کم چند نارخاکستری در موهایشان دارند، بی زحمت مراجعه به کتابهای تاریخ به یاد آوردند که زد و خورد ۳۰ تیر تا بعد از ظهر بیشتر به درازا نکشیده، امام امت، از گرد راه نرسیده، کوشید از شیخ فضل الله نوری و آیت الله کاشانی اعاده‌ی حیثیت کند و با جلوس زیر تمشال نواب صفوی، او را ابر مرد تاریخ قلمداد کرد. در دو سال گذشته، روی ۱۵ خرداد به عنوان سر آغاز حیات سیاسی در ایران وجهان اسلام، و بر هجرت آیت الله خمینی از قم به آنکارا بعنوان سرفصل مبارزه‌ی ملت است تبلیغ شده است. (*)

ابوالحسن بنی صدر، "تاریخ نگار" دیگری که نتایج تحقیقات و تصحیحاتش در تاریخ ایران را کم کم در اختیار ملت میگذازد، از قافله‌ی جا علان عقب نمانده است. روز اول بهمن او را سیاد بهمن سال ۱۳۴۰ تا ۲۱ میاندازد، که:

"در این روز سالها پیش در دانشگاه تهران... نظایرات گسترده‌ای را سازمان دادم. البته بسیاری ام-مع-بعنوان مقدمات آن نظایرات واق-مع-شده بود که من از آن اطلاع نداشتیم، ولی آن چه در روز او، سومین بر-مع-معلوم شد این بود که رژیم -مع-میخواست با یک گشتار کار پس و پیش همفکرانم را سازد و با یک صوره هم مخالفان سیاسی آنروز را که میب-مع-ملی شد از میدان به در کند و -مع- دولت امینی را باقی نمانده و ام-مع-را

هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی